

ترجمان البلاغه

تصنيف

محمد بن عمر الرادويانى

به تصحيح واهتمام

پروفيسور احمد آتش

باز نويسى

دانشجوى زبان وادبيات فارسى

مجيد رضائى

سال تحصيلى

۸۶- ۸۷

پروفيسور احمد آتش:

احمد آتش، در سال ۱۹۱۷ به دنیا آمد و در سال ۱۹۶۶ م در گذشت، او ادیب و ایران‌شناس معروف کشور ترکیه است. وی در آغچاکوی در ناحیه ی بیرجیک زاده شد. تحصیلات ابتدایی را در مَرعش و تحصیلات متوسطه را در قونیه به پایان رساند. آتش در سال ۱۹۳۵ م وارد مدرسه ی عالی استانبول شد و در گروه آموزشی زبان و ادبیات ترکی دانشکده ی ادبیات استانبول به تحصیل مشغول شد.

آتش در باره ی آموختن زبان فارسی می‌نویسد: "من زبان فارسی را خود به خود آغاز کردم" او هنوز دانشجو بود که ریتر - محقق المانی - در تعلیم دروس خود، - فارسی و عربی -، از او یاری خواست. پس از آن که احمد آتش در ۱۹۳۹ م موفق به گرفتن گواهی نامه‌های تحصیلی لازم شد، رسماً به سمت دستیاری ریتر در دانشگاه استخدام گردید. آتش بعد از دفاع از رساله ی خود، در اوایل سال ۱۹۴۳ م به مقام « دانشیاری » دست یافت.

او در تصحیح متون مختلف، که خود آن را " نقد و نشر متون " می‌خواند، شاگرد وفادار ریتر بود. احمد آتش از ۱۹۳۹ م با همکاری ریتر برای استقلال کرسی ادبیات عربی و فارسی کوشش بسیار کرد. این کار بسیار مهم هنگامی انجام گرفت که آموزش همگانی عربی و فارسی از برنامه ی مدارس متوسطه و عالی حذف گردیده بود و این دو درس در دانشکده ی ادبیات فقط جزئی تکمیلی از دروس دیگر به حساب می‌آمد. آتش همچنین در گسترش سازمان خاورشناسی، که به طور غیررسمی در ۱۹۳۸ م بنیاد یافته بود، بسیار کوشید و از ۱۹۴۹ م (تاریخ مراجعت ریتر به آلمان) تا هنگام وفات، مسئولیت آموزشی کرسی ادبیات عربی و فارسی و مؤسسه ی خاورشناسی را برعهده داشت.

احمد آتش در ۱۹۳۵ م به مقام استادی دست یافت و با نشر نخستین شماره ی مجله ی خاورشناسی در ۱۹۵۶ م مؤسسه ی خاورشناسی را دارای نشریه‌ای تخصصی کرد. او افزون بر این مسئولیت‌ها، مدیریت انتخابی هیأت تحریریه ی اسلام آنسیکلوپدیسی، عضویت کمیته ی اداری انجمن جهانی پژوهش‌های خاورشناسی، که خود از بنیادگزاران آن بود، عضویت بنیاد تحقیقات فرهنگی ترک، مجمع زبان‌شناسی ترک و نیز سرپرستی بخش اسلامی کتابخانه ی دانشگاه استانبول را برای مدتی برعهده داشت. احمد آتش محقق دقیق و دانشمندی پرکار بود. وسعت مطالعات در باب موضوعات گوناگون، کار مداوم در زمینه ی نسخه‌های خطی کتابخانه‌ها از او عالمی پرمایه ساخته بود.

آتش درباره ی کارهای علمی خود چنین می‌نویسد: کسانی که « از نزدیک با حیات من آشنایی دارند، می‌دانند که من به جز کارهای علمی هیچ رفتاری خارجی ندارم و در تهیه و نشر آثار خود نیز به جز موجبات علمی هیچ عاملی مرا دچار وقفه نمی‌کند ».

وی محضر بسیار از اساتیدان زمان مانند ، شرف‌الدین یالتقایه را درک کرد و اشنایی و تماس درازمدت با ریتر خاورشناس آلمانی ، ازوی دانشمندی ممتاز و خاورشناسی برجسته ساخت .وی شاگردان بسیاری داشت که برخی از آنان هم‌اکنون در دانشگاه‌های ترکیه تدریس می‌کنند . وی مردی خون گرم و بسیار مودب بود و هیچ گاه خود ستایی نمی‌کرد ،. انصاف او را می‌توان در این جمله اش به خوبی درک کرد : "اگر متن مورد انتقاد اشتباهاتی دارد ، این اشتباهات تنها متوجه شخص من است ، نه اصول علمی . « او علاقه بسیاری به تهیه ی میکروفیلم و فتوکپی نسخه‌های خطی داشت که در کارگاه کوچکی که خود در سازمان خاورشناسی ترتیب داده بود ، بدان مشغول بود او.همه ی تحصیلاتش را در ترکیه گذراند ، ولی وی به منظور شرکت در کنگره‌ها و سمینارهای مختلف سفرهای کوتاهی به خارج از ترکیه نیز داشته است که از ان جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد :

۱- بیست و یکمین کنگره ی بین‌المللی خاورشناسی (پاریس ، ۱۹۴۸ م)

۲- هزاره ی ابن سینا (بغداد ، ۱۹۵۲ م)

۳- هزاره ی ابن سینا (تهران ، ۱۹۵۴ م)

۴- بیست و سومین کنگره ی بین‌المللی خاورشناسان (کمبریج ، ۱۹۵۴ م)

۵- بیست و پنجمین کنگره ی بین‌المللی خاورشناسان (مسکو ، ۱۹۶۰ م)

۶- مراسم یادبود نهمین سال وفات خواجه عبدالله انصاری (کابل و هرات ، ۱۹۶۲ م)

۷- جلسات بحث و گفت و گو درباره ی تدوین تاریخ مفصل ایران (تهران، ۱۹۶۶م).

مقدمه ای بر ترجمان البلاغه :

ترجمان البلاغه قدیمی ترین اثر ادبی ایران بعد از اسلام است این کتاب قرن ها به فرخی شاعرمنسوب بوده است . رشید الدین

وطواط متوفی در ۵۷۳ هجری در مقدمه حدایق السحر فی دقایق الشعر دلیل نگارش کتاب خود را پراشتباه بودن و ناخوش بودن

ترجمان البلاغه می داند ولی از ذکر نام نویسنده خود داری می کند . دومین مولفی که از ترجمان البلاغه یاد می کند یاقوت

حموی متوفی در ۶۲۶ است که ان را منسوب به فرخی می داند . دولتشاه سمرقندی متوفی در ۹۰۰ هجری نیز در جایی دیگر متذ

کر می شود که این کتاب متعلق به فرخی است. بعد از وی کاتب چلبی و حاجی لطف علی بیک اذر و رضا قلی

خان هدایت این

کتاب را بدون هیچ توضیح اضافی از فرخی می دانند در این میان میرزا محمد قزوینی در مقدمه المعجم تالیف قیس رازی

و شبلی نعمانی دانشمند بزرگ هندی به همین طریق پای نهاده و کتاب را متعلق به فرخی می دانند. همچنین عباس اقبال در

مقدمه خود بر حدایق السحر بمناسبت از بین رفتن ترجمان البلاغه تاسف می خورد.

نسخه ای قدیمی از ترجمان البلاغه تا کنون محفوظ مانده است که تاریخ کتابت آن آخر رمضان ۵۰۷ است و به تازگی در

کتابخانه ی فاتح در اسلامبول بدست آمده است در صفحه ی اول این نسخه آمده است کتاب ترجمان البلاغه را محمد بن

عمرالرادویانی تصنیف کرده است باید دانست هیچ یک از مولفین گذشته ادعا نمی کنند که این کتاب را دیده اند. بنا بر این

انتساب ترجمان البلاغه به فرخی به سندی معتبر متکی نیست. لذا شاهی در دست نسیت که نشان دهد ترجمان البلاغه را

محمد بن عمرالرادویانی ننوشته باشد.

محمد بن اقبال رادویانی و کتاب او:

۱

نام این مولف تنها در آغاز کتاب و در صفحه ی اول ان ثبت شده است و در هیچیک از منابع تاریخ ادبیات ایران تا انجا که ما

در دسترس داریم به چنین اسمی بر نمی خوریم و در کتاب جغرافیایی که ما می شناسیم به هیچ نقطه ای به اسم رادویان تصادف

نمی کنیم. و در کتاب انساب نیز نسبی به شکل "الرادویانی" مذکور نیست. اما از برخی از شواهد و اشعار که در این کتاب

ذکر شده است میتوان حدس زد که وی در شرق ترکستان و به احتمال قوی در "فرغانه" متولد شده و مدتی در انجا زیسته است.

بازنویسی ترجمان البلاغه

فصل ۱

ترصیع

در فارسی به معنی به رشته کشیدن گوهر است . و آن هنگامی است که شاعر یا نویسنده در نظم و نثر کلماتی را به کار برد که از لحاظ وزن یکسان باشند و حروف قافیه ی یکسان داشته باشند . . این صنعت در علم بلاغت جایگاه ویژه ای دارد، زیرا هر گوینده ای نمی تواند به خوبی از آن سود ببرد .
مثال :

بیدار ماهی بکردار شاهی بفرهنگ پیری بدولت جوانی

عنصری

روزبزم نامدارا فاخته انباز باز

روز رزمت کامکارا شیر شاگرد شبان

عبدالجبّار

زینبی

فصل ۲

ترصیع و تجنیس

گرچه صنعت ترصیع در بلاغت مهم و قابل توجه است ، اما هرگاه با صفتی دیگر هم چون

تجنیس همراه شود ، زیباتر و چشم گیر تر خواهد شد .

مثال :

بیم آرم و کارزار و تو در

بیمارم و کار زار و تو درمانی

مانی

شاعر؟

طیر است به زحمت اندرون پیران

طور است به نوبت اندرون زرین

منجیک

فصل ۳

تجنیس مطلق

جناس از الفاظ مشهور است . و آن چنان باشد که در بیتی دو یا سه کلمه از نظر حروف ، اعراب و

نقطه یکسانی داشته باشند . چنینی بیتی را « مجانس » خوانند .

مثال :

نیست با دو لبانت شهد شهی

بر همه نیکوان شهر شهی

شاعر؟

تا فضل تو پدید شود بر زن

نام نکو بمان تو به هر برزن

ربیع

فصل ۴

تجنیس مرکب

این فصل در کتاب نیست .

فصل ۵

تجنیس مردّد

ان است که کلمات هم قافیه ، که در شکل و اعراب و معنی مختلف باشند را پیوسته در ابیات بیاورند .

مثال :

شهی وقف کرده بر آمال مال چن او نی بمردی کسی زآل زال

یزدانی

دانم کی هیچ کس نکند مرتبت مرا دانم که مرده بر دل میراث خوار خوار

کسایی

فصل ۶

تجنیس زاید

آن است که نویسنده و یا شاعر دو کلمه را با یک معنا آورد ، و به آخر یکی از آن ها حرفی اضافه کند .

مانند نام و نامه

مثال :

آبست و زعفران حسد تو کی حاسدت بر چشم چشمه دارد و بر چهره زعفران

عنصری

سهی سرورم از ناله چون نال گشته سها مانده از غم سهیل یمانی

محمد عبده

فصل ۷

مقلوب

واژگونه می باشد و هنگامی است که شاعر سخنی را در واژگونه به کار برد . و بر دو قسم است : یکی آن که برخی از حروف قلب شوند . مانند : شاعر و عاشق . و دیگر آن که همه ی کلمات واژگون به کار روند . مانند : درم و مرد

. مثال :

عهد و قوت را مداری ، سعد و نصرت را مراد
عز و دولت را مکینی ، ملک و ملت را مکان

زینبی

فصل ۸

مقلوب مستوی

آن است که بیتی یا مصراعی را از انتها به ابتدا (وارونه) بتوان خواند . به گونه ای که معنای آن کامل باشد . و آن بر دو نوع است : اول آن هنگامی که در مقلوب خواندن ، عبارت تغییری پیدا نکند . و با همان وزن و معنای قبل باشد .

. مثال :

زیرکا کبکا گریز زیت را نان آر تیز

شاعر ؟

و نوع دوم آن است که عبارت در قلب تغییر یابد .

. مثال :

رامشم درمان دردم گرم یار

شاعر ؟

که اگر واژگونه خوانده شود ، مصراعی دیگر به دست می آید :

رای مرگم درد نا مردم شمار

هر چند در معنی سست و گاه بی ارزش است ، اما به لحاظ صنعت شعری ، بدیع و جالب است . و از این نوع شعر ، به لحاظ سستی نظم آن ، کسی نمی تواند بیش از چهار بیت فراگیرد . و یا اصلاً بیش از آن نمی توان پیدا کرد . تنها چند بیت به عربی در کتاب « زهره » که تألیف « خواجه محمد بن داوود اصفهانی » است ، دیده ام .

فصل ۹

مقلوب منجح

صنعتی است که شاعر لفظی را در ابتدای بیت بیاورد و مقلوب آن را به صورت قافیه به کار ببرد .

مثال :

زان دو جاذو نرگس مخمور با کشی و ناز زار و گریان و غرایونم همه روز دراز

شاعر ؟

فصل ۱۰

مقتضب

در فارسی به معنی « بازبریده » باشد . هنگامی است که شاعر و نویسنده ، در نظم و نثر ، سخنانی را بیاورند که حروف آنها متجانس و به یکدیگر شبیه باشد . اما دبیران و عامه ی اهل فضل آن را مجانس می نامند . و پارسی گویان آن را اقتضاب گویند .

مثال :

تیر و تیغت تازه دارد دین تازی را همی چون کمین دارد کمانت بر

کمان بزدگان

زهره در تن زهره گردد بی گره گردد زره زهره گوید زه امیرا چون

بزه کردی کمان

زینبی

فصل ۱۱

مضارعه

به معنی ماندگی و شباهت در شکل است . وان هنگامی باشد که شاعر کلماتی را در بیت بیاورد که در نوشتن و حروف یکسان باشند اما در خواندن ، نقطه ها و اعراب و وزن یکی نباشند . مانند : تاریخ و نارنج یا در مثال زیر که آمده است :

مثال :

پاک طبع تو به سان ملکا

بگزین ملکا بگزین ملکا

ابوالعبّاس

عبّاس

گویند که ابوالعبّاس عبّاس این قصیده را به فرغانه به نزد « بگزین ملکا » فرستاد . ملک گمان برد که نام وی دو بار در شعر آمده است . گفت : « این شعر نیست . » پسری از پسرانش آن جا بود . و این شعر را آن گونه که درست بود ، خواند . ملک این شعر را پسندید و پاداشی نیکو برای ابوالعبّاس فرستاد .

مثال :

مگر غیب و عیب است کایزذ نذاذت دگر هرچه بایست دانی و داری

پیروزی

فصل ۱۲

مطابقه

آن است که کلمه ای را که در ابتدای بیتی آورده اند ، آن کلمه را در آخر همان بیت بیاورند . فارسی گویان آن را « مطابق » گویند و دبیران آن را « ردالصدر علی الفخذ » نامند . یعنی در ابتدا و انتها آوردن . البته آن چه را که این گروه مطابق نام نهاده اند ، فارسی گویان " متضاد " می نامند .

مطابق را به شش نوع تقسیم می کنند:

نوع اول آن است که کلمه ی آغازین بیت را عینا در آخر بیت و به عنوان قافیه بیاورند .
مثال :

سوگند خورم کز تو برذ حورا خوبی خوبیت عیان است چرا باید سوگند

عماره

نوع دوم آن باشد که کلمه عینا در آغاز و پایان بیت بیاید ، اما معنای آن ها متفاوت باشد و این نوع پسندیده تر و بلیغ تر است .

مثال :

چرا ناید آهوی سیمین من کی بر چشم کردمش جای چرا

غضایری

نوع سوم آن باشد که کلمه دقیقا در آغاز بیت قرار نگیرد .

مثال :

اگر نه تیمار از بهر عشقت بودی به رامش تو ز گیتی برون شدی تیمار

عنصری

نوع چهارم ، همانند قسم سوم است ، با این تفاوت که دو کلمه معنایی متفاوت داشته باشند .

مثال :

من و آشنا انذر آن جام بلاده ازان پس کی افتادم این آشنایی

زینبی
گونه پنجم هنگامی است که دو کلمه در اول و آخر بیت آورده شود و هر دو از یک کلمه برگرفته و مشتق شده باشند اما میان دو کلمه کمی تفاوت باشد.

مثال :

خداوندا مرا معزول کردی سرانجام همه عمال عزل است

شاعر

؟

نوع ششم نیز همانند پنجم است ، با این تفاوت که معنای دو کلمه با یک دیگر متفاوت هستند .
مثال :

گرت زمانه نیارذ نظیر شاید از آنک تو از خدای برحمت زمانه را نظری

عنصری

فصل ۱۳

متضاد

در فارسی آخشیج گویند . و آن هنگامی است که شاعر یا دبیر در سخنش الفاظی مخالف به کار برد . مانند : شب و روز . امافاسی گویان انرا متضاد خوانند و دبیران و خلیل احمد این صنعت را مطابق می نامند .
مثال :

گر فرخی بمرد چرا عنصری نمرد پیری بماند دیر و جوانی برفت زود

لیبی

فصل ۱۴

اعنات

گوینده در نظم و نثر خود را تکلفی کند به آوردن حرف یا کلماتی که به آن ها نیازی نباشد و آن را در کلمه ی قافیه به کار ببرد .

مثال :

ای نازکک میان و همه تن چو پرنیان ترسم کی در رکوع ترا بگسلد میان

خسروی

فصل ۱۵

اعنات القرینه

آن باشد که گوینده ی سخن پس از آوردن قافیه ، سخنی را به قرینه در بیتی بگنجانند (به صورت

سجع) .

مثال :

ز دینار گون بید و ابر سپید زمین گشته زرین و سیمین سما
غضایری

فصل ۱۶

استعاره

معنای آن « چیزی عاریت خواستن » است . این صنعت چنان باشد که در چیزی معنایی باشد که

بتوان آن را برای چیز دیگری ، به عنوان عاریت ، اختیار نمود . - اطلاق اسمی است بر چیزی که مشابه

حقیقی آن باشد در صفتی مشترک چنانکه مرد شجاع را شیر گویند . -

مثال :

ز گرد موکبشان چشم روز روشن کور ز بانگ مرکبشان گوش چرخ گردان

عنصری

فصل ۱۷

تشبیه

از دیگر فنون بلاغت تشبیه است . و بهترین تشبیه آن باشد که اگر واژه گونه گردد ، خللی در آن به

وجود نیاید . و هریک از ارکان آن (مشبه و مشبه به) را بتوان در جای یک دیگر قرار داد .

تشبیه بر چند نوع است :

یکی آن که چیزی را در شباهت به شکل و ظاهر به چیزی دیگر مانند کنند ، و نوع دیگر آن است که

چیزی را در بعضی صفات و ویژگی ها به چیز دیگری شباهت دهند . مانند حرکت سکون رنگ شتاب و ...

اندر دل تو زفتی و بخیلی
معروف تر از کردهای دیگر
خسروی

فصل ۱۸

تشبیه مکنی

این صنعتی زیبا و نیکو است . و چنان است که شاعر از چیزی که تشبیه شده است خبر دهد ، بدون آن که ادات تشبیه را در سخن خویش بیاورد .

مثال :

چون پرند بیدگون بر روی پوشد مرغزار
پرنیان هفت رنگ اندر سر ارذ کوهسار
فرخی

فصل ۱۹

تشبیه مرجوع عنه

این گونه از تشبیه ، آن است که شاعر پس از آن که چیزی را به چیزی مانند کرد ، به خاطر مبالغه در تشبیه ، آن را نفی کند . مثال :

بقد گویی سرو است در میان قبا
به روی گویی ماهست بر نهاده
کلاه
چو ماه بوذ چو سرو و نه ماه بوذ و نه سرو
کمتر نیندز سرو و کله ندارد ماه
فرخی

فصل ۲۰

تشبیه شرطی

گاه شاعر چیزی را به چیزی مانند کند و برای آن شرطی قائل شود .

مثال :

به سرو مانند گر سرو لاله دار بود
به مورد مانند گر مورد روید از نسرین
رودکی

فصل ۲۱

تشبیه معکوس

هنگامی است که شاعر دو چیز متضاد را با یک دیگر مقایسه کند و صفت هر یک را به دیگری منتسب گرداند. اهل منطق این موضوع را «قیاس عکس» گویند. این نوع تشبیه را بسیار کم به کار برده اند

مثال:

ز سمّ سواران و گرد سپاه زمین ماه روی و زمی روی ماه

عنصری

فصل ۲۲

تشبیه مزدوج

آن باشد که شاعر صفتی از صفات خویش را، با صفتی از مقصود مورد نظر خود را آورد و آن ها را به یک چیز مقایسه کند و بیشتر در غزل می آید.

مثال:

یک لفظ ناید از دل من وز دهان تو	یک موی ناید از تن من وز میان تو
شاید بدن کی آید جفتی کمان خوب	زین خم گرفته پشت من و ابروان تو
شیر و شبه ندیدم مشک سیاه و قیر	مانند روزگار من و زلفکان تو
مانا عقیق نازد هرگز کس از یمن	هم رنگ این سرشک من و دو لبان تو

منصـور

منطقی

فصل ۲۳

حسن المطالع

آن است که ابتدای سخن پخته و بدیع باشد و اگر سخن شعر باشد، بیت نخست آن باید این گونه

باشد

که شنونده بداند که اول شعر است.

مثال:

از ارزوی روی گل و روی دوستان زرین شدست روی من و روی

بوستان

عنصری

فصل ۲۴

حسن مخالص

از جمله بلاغت گویی های شعر آن است که تخلص زیبا و نیکوداشته باشد . و چنان باشد که شاعر بکوشد تا بیت تخلص را مستحکم و زیبا بیاورد . و اگر قوی تر نگوید ، از دیگر ابیات سهل تر و ساده تر نسراید ، تا کار خود را از استحکام و آراستگی دور نسازد.. زیرا که شعر آراسته از ناآراسته با تخلص شناخته می شود و هم چنین شعر تأثیرگذار نیز از تخلص آن تشخیص داده می شود . مثال :

خجسته روی بت خویش

خجسته باشد روی کسی که دیده بود

بامداد پگاه

خدای شاد نکرذی مرا به

اگر نبودی بر من خجسته دیدن تو

دیدن شاه

فرخی

فصل ۲۵

حسن مقاطع

یکی از صنایع بلاغت آن است که در پایان شعر بیتی آورده شود که از آراستگی لفظی و معنایی برخوردار باشد . چنان که پایان هر سخنی باید آراسته باشد ، چرا که اگر کلام را با سخنی خوشایند ختم کنند ، اثری نیک از خود برجای خواهد گذاشت .

مثال :

ز برت و زیر وز پیش و پس و یمین و یسار

کلاه و تخت و بتان و دعاو دولت و عز

ظفر معین ، طرب افزون ، تو ایمن ایزد یار

شهان رهی ملکان بنده عهد خوش دل شاذ

قمری

فصل ۲۶

سیاقه الاعداد

آن است که شاعر چند اسم را در بیتی به دنبال هم بیاورد و برای آن که سخنش را تمام کند و حق مطلب را به جا آورده باشد .

مثال :

نکین و تیغ و تاج و تخت و ملک و گنج یا لشکر همه بر سان فرزندند سلطانشان پدر بر سر

شاعر؟

فصل ۲۷

اغراق در صفت

آن است که در آوردن صفت چیزی اغراق شود، به طوری که عقل آن را نپذیرد و از ذهن به دور باشد

وگویند: الشعرا کذبہ اعذبہ شعر هر چه به دروغ تر با فروغ تر.

مثال:

بتیر از چشم نابینا سپیدی نقطه بردارد کی نه دیده بیازارد نه نابینا خبر دارد

شهید

فصل ۲۸ / ۱

جمع و تفریق و تقسیم

در فارسی، جمع، گرد کردن باشد و تقسیم، بخش کردن. تفریق، جدا کردن است. و این باب خود به هفت بخش تقسیم می شود: جمع، تفریق، تقسیم، جمع و تفریق، جمع و تقسیم، تفریق و تقسیم، و جمع و تفریق و تقسیم.

فصل ۲۸

جمع وحده

آن است که شاعر در بیتی دو یا چند چیز را در وجهی شبیه به هم بداند. و آن ممکن است که مذکور باشد و یا مضمیر و یا یکی باشد یا بیشتر.

مثال:

ماه گاهی چو روی یار منست گه چو من کوژپشت و زرد و نزار

قمری

فصل ۲۹

تفریق وحده

صنعت تفریق به تنهایی کاربرد کمی دارد و بیش تر با جمع می آید. احکام آن را در جمع و تفریق یاد

می کنیم .

مثال :

ابر چون تو کیست نیسانی زر کی بارذ ابر نیسانا

خسروی

فصل ۳۰

تقسیم وحده

تقسیم ، بخش کردن باشد . و آن باشد که شاعر دو یا چند چیز را بر دو یا چند چیز دیگر بخش کند .

مثال :

آن چی رویست آن شکفته گردش اندر گلستان وان چی جراه ست خفته سال و مه

بر گل ستان

عنصری

فصل ۳۱

جمع و تفریق

صنعتی بلاغی است که در ابتدا دو چیز یا چند چیز را در صفتی مشترک بیاورند و سپس بین آن دو

تفاوت بگذارند .

مثال :

من و تو سخن چون توانیم گفتن من از بی دلی و تو از بی دهانی

مکی

پنجهیری

فصل ۳۲

جمع و تقسیم

صنعتی است که شاعر دو چیز را با هم ذکر کند و در مصراع دیگر آن را تفسیر یا تقسیم نماید .

مثال :

عجب دو چیز به یک چیز داد یک چیزش به ملک داد سر تیغ او قرار و قوام

عنصری

فصل ۳۳

تفریق و تقسیم

در ابتدا چند چیز را تفریق می کنند و انگاه آن ها را تقسیم می نمایند.

مثال :

نیست به خوبی رخانت ماه ازیراک ماه بگرد رخت همیشه بتابد

نجدی

فصل ۳۴

تنسيق الصفات

صنعتی است بلاغی که شاعر برای چیزی چند صفت بیاورد .

مثال :

زیر کردارش بزرگی زیر گفتارش خرد زیر پیمانش سپهر و زیر فرمانش

جهان

عنصری

فصل ۳۵

مراعات نظیر

صنعتی است که گوینده چیزهایی را که معنایشان به هم مربوط باشد ، در یک جا بیاورد .

مثال :

دو زلفکانش چلیپا شد و لبان عیسی رخس زبور ملاحظت شد و میان زنار

یزدانی

فصل ۳۶

مدح موجّه

معنای موجّه ، دو رویه است . هر گاه شاعر صفتی از صفت های ممدوح خود را ، به چیزی مانند کند

که آن چیز هم از ویژگی های ممدوح باشد ، این عمل را « توجیه » خوانند . و این خود به دیبایی دو رویه

شبيه است .

مثال :

ای ان کی ریاست را بنیادی اصلی
چونان کی سیاست را کانی و مکانی
یزدانی

فصل ۳۷

تجاهل العارف

آن صنعتی باشد که شاعر وانمود به ناآشنایی و ناآگاهی کند .

مثال :

زمینا پر ستاره گشتی از گل
ندانم کاسمانی یا زمینی
قریــــــــع

الدهر

فصل ۳۸

التفات

درفارسی به آن « از پس نگریستن » می گویند . و آن هنگامی است که شاعر از موضوعی بر سر
موضوعی دیگر رود . پسر معتز امیر المؤمنین چنین گوید که : « التفات ، رفتن گوینده است از مخاطبه به
مغایبه و از مغایبه به مخاطبه . »

مثال :

جز آن کی مستی عشقت ایچ مستی نیست
همین بلات بسست ای به هر بلا

خرسند

رودکی

فصل ۳۹

تأکید مدح شبيه به ذم

سخنی را گویند که گر چه مدح و ستایش است اما ظاهر آن به نکوهش شبیه است .

مثال :

بزلف کژ ولیکن بقد و بالا راست
بتن درست ولیکن بچشمکان بیمار

رودکی

فصل ۴۰

ارسال المثل در بیت

صنعتی است بلاغی که شاعر سخنی حکمت آمیز را در قالب مثل ، در بیتی بیاورد .

مثال :

زلفت همی پیچد و با من بدی کند نشگفت اگر پیچد هر ک او کند بدی

قمری

فصل ۴۱

ارسال المثلین در بیت

ان باشد که شاعر در بیتی یا مصراع دو سخن حکمت آمیز را در قالب مثل ذکر کند .

مثال :

نه هر ک تیغی دارد بحرب باید رفت نه هر ک دارد پازهر زهر باید خورد

ابوالفتح

بستی

فصل ۴۲

تفسیر خفی

و در معنی این فصل آن باشد که شاعر مصراع یا بیتی بگوید و در آن از چند چیز پی در پی وبدون تفسیر یاد کند وانگاه در مصراع دیگر آن ها را شرح دهد و برای هر قسمت در بیت اول قسمی در بیت دوم باشد . و این ممکن است در یک بیت یا دو بیت یا حتی یک مصراع باشد ...

مثال :

کلاه و تخت و بتان و دعا و دولت و عز زبرت و زیرت و پیش و پس و یمین و یسار

قمری

فصل ۴۳

تفسیر ظاهر

مانند تفسیر خفی است ، به جز این که تفسیر و توضیح در این صنعت آشکار و واضح است ولی در تفسیر خفی پوشیده و پنهان است .

مثال :

یا ببندد یا گشاید یا ستانذ یا دهدد تا جهان برپای باشد شاه را این

باز کار

آنچ بستانذ ولایت آن چه بدهذ خواسته آنچ بندذ پای دشمن آنچ

بگشاید حصار

عنصری

فصل ۴۴

اعتراض کلام در کلام قبل از تمام

و آن صنعتی باشد که گوینده سخنی را آغاز کند و پیش از آن که تمام شود ، سخنی دیگر را به میان بیاورد اهل سخن و فضلا این آرایه را بسیار ستوده اند .

مثال :

صلاح بنده ی منخلص کی دائم افزون باد و آن کسی که همی نفی جست شد کم

و کاست

عنصری

فصل ۴۵

کلام محتمل معانی ضدین

سخنی است که از آن دو معنی مختلف به نظر برسد .

مثال :

در او آب چشمه در او آب جوی کی رنجه نبودی در او آب جوی

عنصری

فصل ۴۶

تعجب

صنعتی است بلاغی که شاعر موضوع سخن را از جایگاهی که برای مخاطب آشنا و معروف است تغییر دهد و به محلی ناآشنا و بیگانه مرتبط سازد. و یا مطلبی را از سخن حذف کند که به آن مطلب معروف و مشهور بوده و یا آن که چیزی را بخواهد بی مورد اثبات نماید.

مثال:

نیستی دیوانه، بر آتش چرا غلتی همی
نیستی پروانه گرد شمع چون جولان

کنی

عنصری

فصل ۴۷

حسن تعلیل

هنگامی است که شاعر از چیزی که صفات و ویژگی های بسیار دارد، سخن بگوید. آن گاه برخی صفات آن را علت بعضی ویژگی های دیگر داند.

مثال:

ز بهر آن کی همی گریذ ابر بی سببی
همی بخندد بر روی لاله و گل نار

قمری

فصل ۴۸

استدراک

صنعتی باشد که شاعر بیتی را چنان بسراید که در آغاز، به ظاهر هجو کند اما در ادامه وی را مدح

نماید.

مثال:

اثر میر نخواهم که بماند بجهان
میر خواهم کی بوذ مانده بجای اثرا

رودکی

و گونه ای دیگر از استدراک وجود دارد که به شیوه ی طنز است . بدین ترتیب که در ابتدا سخن به نوعی باشد که شاعر از گناه خود عذر می خواهد ، اما در ادامه روشن می شود که هدفش افسوس و شوخی بوده است ..

مثال :

قلم منت هجا کرد و من آگاه نیم
ز دهن بیرون کردم بسر کارد زبانش

بند بر پای نهادمش و سیه کردم روی
وز درازا بکفانیده همه پشت و میانش

منجیک

فصل ۴۹

عکس

در پارسی آن را « بازگردش » گویند و آن عبارت است از اینکه بتوان جای کلمه ی آخر را با کلمه ی اول در بیت یا مصراع تعویض نمود و بدین جهت است که آن را "عکس" گویند اگر این عمل در یک بیت باشد آن را "کامل" گویند و اگر در یک مصراع باشد آن را "مخرج" یعنی نا تمام خوانند. اما اگر در خواندن سخن ، معنی تغییر نکند ، به آن « **متهادی** » می گویند و اگر معنا تغییر پیدا کرد ، « مجری » نامیده می شود

. مثال:

کامل مجری

تن نه همی

باشد آگه ز جان جان نه همی باشد آگه ز تن

حامدی

کامل متهادی :

بار بردارم و ز ایذر بروم ز ایذر و بردارم بار

شاعر

؟

مخرج متهادی :

بوسه ندهد ما را ما را ندهد بوسه غمگین دل ما دارد دارد دل ما غمگین

عنصری

انچه ذکر شد عکس به الفاظ است اما عکس به حروف در فصل مقلوب ذکر گردید .

فصل ۵۰

سؤال و جواب

سؤال و جواب صنعتی بلاغی را که شاعر در هر بیت یا مصراع پرسش مطرح کند و پاسخ را نیز در

همان بیت بیاورد .

. مثال :

دوش کردم همه بداذ جواب

هر سؤالی کزان گل سیراب

گفت پیدا بشب بوذ مهتاب

گفتمش حور به شب نشاید دیند

گفت از تو کی برده دارد خواب

گفتم از تو کی برده دارد مهر

عنصری

گاه نیز در بیتی پرسش ها و پاسخ های پی در پی آورده اند

. مثال :

ناگاه ؟ بلی . کجا ؟ به ره . کی ؟ امروز

دل کو ؟ بستد . به چی ؟ به لب . کی ؟ پیروز

شاعر

؟

نوع دیگر هم آن است که گوینده خود بپرسد و پاسخ نیز بدهد.

مثال:

ماه متوج شدست و سرو مقرطق

هرک بدو بنگرذ چی گویند گویند

منجیک

فصل ۵۱

کنایه و تعریض

یکی از انواع فنون بلاغت « کنایه گفتن » است . و چنان باشد که شاعر بیتی بر کنایه گوید .

مثال :

چو دیده بازگشاید قرار یابد مرغ چو لب به خنده گشاید بپرد

عنصری

فصل ۵۲

لغز و محاجات

از دیگر انواع صنایع بلاغت ، « لغز » - معما یا چیستان - گفتن است که در امتحان طبع و ذوق و

ذهن به کار می رود ..

. مثال :

امیرک گوید :

دیدم دو هفته ماه وزدیبا بر او سلب از دور بنگریستم وماندم در او

عجب

گفتم چی نامی ای بت گفتا کریم را بنگار با شگونه و نامم بکن

طلب

(پاسخ آن « میرک »)

می شود .)

فصل ۵۳

تضمین

درفارسی بنا کردن بیت است و آن است که معنی بیتی در بیت دیگر پدیدار شود .

مثال :

اگر شمشیر و گرد لشکر تو بخواهد روز جنگ و روز میدان

یکی دریا کند صحرای آموی یکی خضرا کند دریای عمان

عنصری

معنی بیت نخست ، به بیت آخر پیدا می گردد . تعریف دیگر تضمین آن است که بیتی از سروده ی

شاعری مورد پسند شاعر دیگری قرار گیرد و آن بیت را در میان شعر خویش می آورد . و برای آن که به

سرقتمتهم نگرده ، به گونه ای ، با ذکر نام و یا کنایه به این موضوع اشاره می کند که بیت از شاعر دیگری است .

مثال :

بیاذ جوانی همی مویه دارم
جوانی به بیهودگی یاذ دارم
بران بیت بو طاهر خسروانی
دریغا جوانی دریغا جوانی

محمد

عبده

فصل ۵۴

مسمط

به معنی گروه گروه شده است . هرگاه شاعر قصیده ای بگوید و هر بیت را چهار قسمت و یا بیش تر نماید ، به گونه ای که تا آخر قصیده همه با رعایت سجع ، بر یک وزن باشند . به جز بخش قافیه که در حرف روی مختلف است .

مثال :

ببازارم از پیاله وز ارغوان و لاله
ما و خروش ناله کنجی گرفته تنها

کسایبی

گاهی نیز دیده می شود که شعری را می توان به بخش های بیشتری تقسیم نمود .

مثال :

خیزید و خز آریذ که هنگام خزان است
آن برگ رزان بین که بر آن شاخ رزانست
باز خنک از جانب خوارزم بزانت
گویی که یکی کارگه رنگ

رزانست

دهقان بتعجب سر انگشت گزانست
کاندر چمن و باغ نه گل ماند

و نه گلزار

منوچهری

فصل ۵۵

موشح

این کلمه از « وشاح » مشتق است . و وشاح در لغت به معنای گردن بند است . و ان است که شاعر سخنی را به صورت حرف به حرف در آغاز ابیات یک قصیده بیاورد ، که اگر آن حروف را جمع کنند سخنی به دست می آید .

مثال :

دل دزد و دل ربای من آن سعتری پسر کاورد عمر من ز غم هجر

خود بسر

رسمی نهاد عشقش بر من کی سال و ماه شو صبر خود فروش و غم عشق من

بخر

یا جان بچنگ عشق سپار و مجوی جنگ یا یافه کن تو جان و دل و دین

خود گذر

آری کرا فروغ دل و جان بوذ چو تو چاره نباشدش ز غم جان و درد

سر

موقری

فصل ۵۶

ملّع

آن است که شاعر در قصیده ای ، بیتی فارسی بگوید و در بیت دیگر در مقام ترجمه با همان وزن و

قافیه ، به عربی بسراید..

مثال :

مُقْتَدِرًا بِالْحُسَيْنِ مَا شَاءَ عَصَبٌ يَعْلَمُ أَنِّي مِنْ هَوَاهُ فِي تَعَبٍ

هر چند گفتم عشق را پنهان کنم بر صبر من بدریذ مژگانش سلب

شهید بن

الحسین

گاهی نیز در شعری یک مصراع عربی و مصراعی به زبان فارسی نیز دیده شده است .

بگفتم گفت بس کن ای خردمند علی الکذا ویحک کم تکدی

شاعر؟

فصل ۵۷

مجرد

صنعتی است که گوینده حرف یا حروفی را در سخن خود به کار نبرد. و این عمل بیش تر در زبان عربی امکان پذیر است، زیرا در زبان فارسی حروف و کلمات کم ترند. آن گونه که حسین ایلاقی در ابیات زیر « بدون الف » سروده است.

مثال :

زلفین برشکسته و قدّ صنوبری زیر دو زلف جعدش دو خطّ عنبری
دو لب عقیق و زیر عقیقش دو رسته دُر نرگس دو چشم و زیر دو نرگس گل طری
در ابیاتی که ذکر شد حرف الف وجود ندارد. حال آن که هیچ اثری از تکلف در آن ها پیدا نیست.
الف از همه ی حرف های دیگر پرکاربردتر است.

فصل ۵۸

مقطع

هرگاه شاعر شعری بسراید که حروف در آن به یک دیگر متصل نشده باشند.

مثال :

ای دل ز آرزوی وی زاری زاری از درد آن دو رخ زاری
روی زرد و دو روذ روان از روان زاری و دل آزاری

شاعر؟

و نادر تر آن است که شاعر در دو بیت : مصراع نخست همه ی حروف از هم جدا، مصراع دوم دو حرف دو حرف، مصراع سوم سه حرف سه حرف و در مصراع چهارم حروف چهار تا چهار تا به یکدیگر متصل شده باشند.

مثال:

ای آرزوی روان و راذی را در بر مدحت تو خاطر ما پر گوهر
پشت سپه سپه شکن گنج گوهر لشکر شکنی بکین محمد بظفر

برهانی

فصل ۵۹

موصّل

از فنون بلاغت یکی آن باشد که در نوشته ، هیچ حرف جدا-مانند: واو / الف / دال - از دیگر حروف وجود نداشته باشد .

مثال :

عشقت کشتست نکشتست کس	بس کی غم عشقت صعبت بس
عشقت بستست نبستم عسس	فتنه منم خسته بسته منم

شاعر

؟

عشقت کشتست نکشتست کس	بس کی غم عشقت صعبت بس
عشقت بستست نبستم عسس	فتنه منم خسته بسته منم

شاعر

؟

فصل ۶۰

مصحّف

هنگامی است که شاعر بیتی را به گونه ای گوید که آن را تنها با تغییر در اعراب حروف و نقطه ها بتوان به گونه ای دیگر خواند .:

مثال :

عَمَّارِ بيسرى و نكوسار در سفر	عزّی محبّتی و گل و گلبنان پذیر
--------------------------------	--------------------------------

اگر این بیت « مصحّف » شود این گونه می خوانیم :

عَمَّازِ بى سرى و نكوسار در سقر	عزّی مُحَبَّتِی و كل و كلتبان پذیر
---------------------------------	------------------------------------

شاعر؟

فصل ۶۱

مکرّر

آن صنعتی است که قافیه تکرار شود ، یعنی دوبار ان را بیاوریم .

مثال :

ما می بخواستیم وزن دوش جام جام چون تو بیامدیش بماندیم خام خام
از آدم اندرون ز تبارت کسی نماند کو را هجا نکردست منجیک نام نام

منجیک

فصل ۶۲

مدور

آن هنگامی است که شاعر، شعر را دایره ای بگوید. به گونه ای که اگر خواندن شعر از هر طرف آغاز شود وزن و معنای آن تغییری نکند.
. مثال :

نگارینا چرا کردی رخان من بدین زردی

(شاعر؟)

فصل ۶۳

مربع

هنگامی است که بتوان شعر را از هر قسمت - چه عمودی و چه افقی - خواند، به گونه ای که معنای آن حفظ شود.
. مثال :

از فرقت آن دلبر من دایم بیدارم
آن دلبر کز عشقش با دردم و بیمارم
من دایم با دردم بی مونس و بی یارم
بیدارم و بیمارم و بی یارم و چون زارم

شاعر؟

فصل ۶۴

ترجمه

از فنون بلاغت، گفتن ترجمه ی شعر است. و بهترین ترجمه آن است که شاعر معنای بیت را به صورت کامل و با کلامی بلیغ بیاورد :

مثال :

له حدّ صمّامٍ و مشیه حیّه و قالب عُشاقٍ و لون حزین

بحتری

ترجمه ی آن بدین گونه است:

تیزی شمشیر دارد و روش مار کالبد عاشقان و گونه ی بیمار

شاعر؟

فصل ۶۵

ترجمه ی اخبار و امثال و حکم

از جمله فنون بلاغت آن است که شاعر بیتی سراید که در آن سخنی از قول پیامبر (ص) یا مثل ویا حکمتی معروف را در آن بیاورد .

مثال :

" لا یلسع المؤمن من حجر مرّین "

هر که را مار ز سوراخی یک بار گزید گر دگر باره گزد وی ز در دار بود

شاعر؟

فصل ۶۶

تقریب امثال به آیات

آن است که گوینده نزدیک بودن معانی برخی مثل ها و افسانه های فارسی را با آیات قرآن بداند .

مثال :

هر کجا کی روی گذرت بر من است .

" أن ربک لبا لمرصاد . "

فصل ۶۷

معنی آیات در ابیات

از جمله صنایع بلاغت آن باشد که شاعر بیتی بگوید که معنی آن به یکی از آیات قرآن کریم نزدیک

باشد .

مثال :

" منها خلقتناکم و فیها نُعیدکم . "

چنان کی خاک سرشتی بزیر خاک شوی بنات خاک و تو اندر میان خاک آگین

رودکی

فصل ۶۸

حسن سؤال و طلب مجاورت

آن است که شاعر خواسته ی خود را در شعر به وضوح بیان نکند و پوشیده گوید. و نیز سخن را به صفت و لفظ و معنی آراسته گرداند. زیرا گفته اند:

" حسن السؤال نصف المعروف "

سؤال خوب نیمی از عطاست . .

مثال:

ادب مگیر و فصاحت مگیر و شعر مگیر نه من غریبم و شاه جهان غریب نواز
ابوالحسن

آغاجی

فصل ۶۹

کلام جامع موعظه و حکمت و شکوه

یکی از فنون بلاغت آن باشد که شاعر شعر خود را به حکمت و موعظه و شکایت از روزگار و نظایر آن آراسته گرداند.

مثال:

جهان ما بمثل می شدست و ما می خوار خوشیش بسته بتلخی و خر می

بخمار

قمری

فصل ۷۰

" این فصل در کتاب نیامده است . . "

فصل ۷۱

تلاؤم

ان هنگام است که شاعر بیت های قصیده را متلائم گوید . متلائم به معنی یک دست و هموار است . یعنی این که میان ابیات از جهت سستی و دشواری یکسانی وجود داشته باشد . زیرا اگر در شعری ابیات محکم در میان ابیاتی سست تر وجود داشته باشد ، چنین گمان می رود که آن ابیات قوی سروده ی شخص دیگری است . و در میان شاعران فارسی گوی این تفاوت بیش تر به چشم می آید . تا جایی که برخی چنین گمان داشته اند که این تفاوت خود شیوه ای است . در حالی که این گونه نیست . اگر در شعر یکسانی وجود داشته باشد بهتر از آن است که در آن ابیاتی با سطوح مختلف وجود داشته باشد .

مثال :

از جمله شعرهای پاک بدون تفاوت می توان به اشعار عنصری اشاره کرد .

فصل ۷۲

متنافر

متنافر بر خلاف متلائم است . متنافر بر دو نوع است . اول آن که کلمات از لحاظ حروف متنافر باشند . چنان که بر زبان آوردن آن ها دشوار باشد و آن کلمات را نتوان پشت سر هم تکرار کرد . مانند عباراتی که معلمان در آموزش کودکان به کار می برند

مثال : کمزای عمر ما کرم کمر است

و روشن است که این سخن دشوار است و حروف از یکدیگر گریزان هستند به ویژه اگر تکرار شود . نوع دوم متنافر آن است که سخن در معنی دارای تنافر باشد . در این گونه حروف سهل و خوش آهنگ هستند اما معنی ابیات یا مصرع ها از هم دور و بی ربط می باشند .

خانه ی	زرین پادشای جهانست	در سخن یک خدای را چی گمانست
قارون گویند گنج داشت نهانی	شاه بلند اختر است و سخت کمانست	

شاعر ؟

هر مصرع وزن و معنی مخصوص به خود دارد اما با مصرع هادیگر به لحاظ معنا پیوند و رابطه ای ندارد . این نوع شعر از آن جهت دارای ایراد است که بعضی ابیات آن پیچیده و دشوار و برخی سهل و سست تراست اما چون مقصود من در این کتاب بیان عیوب شعر نیست ، در جایی دیگر در مورد آن به تفصیل توضیح خواهم داد .

فصل ۷۳

اسجاع

سجع بر سه نوع است :
یکی آن که کلمه در وزن و تعداد حروف برابر باشند . و حرف روی آن هانیزیکی باشد . مانند : قلم و علم . که آن را تسجیع متوازی گویند .

مثال :

چندین چی نالذ این حمّام مطوّق نش دل پر درد و نه روان معوّق

منجیک

قسم دوم آن است که یکی از دو کلمه حرفی اضافه داشته باشد . این نوع سجع را تسجیع مطرف می

نامند .

مثال :

تا کی نالی ز عشق تا کی نالی سوز ندارد گریستن چی سگالی

خسروی

و اما نوع سوم آن باشد که دو کلمه در وزن و تعداد حروف یکی است ، اما حرف روی آن ها متفاوت باشد . مانند : قریب و بعید . این نوع را متوازن گویند .

مثال :

از جود قبا داری پوشیده مشهّر وز مجد بنا داری بر پرده مشید

رودکی

اینک آن صنایع که معروف تر بود ذکر شد . هر چند می توانستم ان را ادامه دهم اما بهتر در آن دیدم که آن را ختم کنم و برای اینکه خواننده احساس انس و راحتی کند هر چه از اقسام بلاغت که معروف تر و روشن تر بود آوردم و مثالی ذکر کردم و پای از شاگردی بیرون نگذاشتم تا سپاسگذار باشم .

. انشالله عزوجل

پایان یافت این کتاب به فرخندگی

و مبارکی به دست ابوالهیجا اردشیر

بن دیلمسپار النجمی القطمی شاعر

آخر ماه مبارک رمضان سال پانصد

و هفت هجری و باز نویسی گردید

به دست مجید رضائی دانشجوی

کارشناسی ارشد زبان و ادبیات

فارسی در آخر ماه مبارک رمضان

سال یکهزار و سیصد و هشتاد و شش

هجری خورشیدی .

مبارک باشد .

بر صاحبش

بخش دوم : حدایق

السّحر في دقائق الشّعر

بازنویسی حدایف السّحر فی دقائق الشّعر :

ترصیع

در زبان فارسی به معنی جواهر نشانیدن در چیزی باشد . و در بلاغت آن باشد که گوینده سخنی را در برابر سخنی دیگر با همان وزن و حرف روی بیاورد . مثال :

کس فرستاد به سراندر عیار مرا کی مکن یاد به شعر اندر بسیار مرا
رودکی

ترصیع با تجنیس

گرچه صنعت ترصیع خود به تنهایی هم قابل توجه است ، اما اگر با صنعتی دیگر هم راه شود ، زیبایی آن دو چندان می گردد . مثال :

فغان مه همه زان زلف و غمزگان کی همی بدین زره ببری و بدان زره ببری
شاعر؟

تجنیسی ها

این صنعت چنان باشد که کلماتی را در نظم و نثر بیاورند که در گفتن و یا نوشتن شبیه یک دیگر باشند . این خود هفت گونه است ، که عبارتند از : جناس تام ، ناقص ، خط ، زاید ، مرکب ، مطرف و خط .

تجنیس تام

جناس تام چنان باشد که دو کلمه در گفتن و نوشتن یک سان باشند . مثال : چندان خور کت زیان دارد ، چندان مخور کت زیان دارد .

تجنیس ناقص

همانند جناس تام است ، با این تفاوت که دو کلمه در حرکت اختلاف داشته باشند . مثال : ای بلا گزیده و پشت دست گزیده .

تجنیس زاید

که آن را « مذیل » نیز خوانند ، چنان باشد که هر دو کلمه از نظر حروف و حرکات یک سان باشند ، اما یکی از آن دو حرفی اضافه آمده باشد . مثال :

در حسرت رخسار تو ای زیبا روی
از ناله چو نال گشتم از مویه چو موی
رشید

تجنیس مرکب

آن باشد که دو کلمه ی متجانس ، یکی و یا هر دو مرکب باشند . و این خود بر دو نوع است : یکی آن که در لفظ و خط متشابه باشند و دیگر آن که در لفظ مشابه و در نوشتن مختلف باشد . که آن را جناس مفروق می نامند . مثال :

من اندر غم وعده ی دیدن تو
کنم با دل خویش دایم شمارا
تو از مهر من یک زمان یاد ناری
مگر مهربانی نباشد شمارا
قطران

تجنیس مکرر

این نوع از جناس را ، « مزدوج » نیز خوانند . و چنان باشد که در آخر سجع ها و یا در آخر ابیات ، دو لفظ متجانس را کنار یک دیگر بیاورند . مثال : فلان با سرود و رود است .

تجنیس مطرف

آن باشد که دو لفظ متجانس در همه ی حروف یکی باشند ، مگر حرف آخر آن ها . مثال :
از شرار تیغ بودی باد ساران را شراب
وز طعان رمح بودی خاکساران را طعام
معزی

تجنیس خط

این صنعت را مضارع یا مشکله نیز می نامند و چنان باشد که دو کلمه در نوشتن یکی و در گفتن ، متفاوت باشند . مثال : تو مشکین خال و من چنین مسکین حال .

اشتقاق

این صنعت را « اقتضاب » نیز می نامند . اهل بلاغت ، اشتقاق را در گروه جناس ها می دانند . و آن باشد که گوینده کلماتی را بیاورد که حروف آن ها هم جنس و نزدیک به هم باشد . مثال :

اگرت بدره رساند همی به بدر منیر مبادرت کن و خامش مباش چندینا

رودکی

اسجاع

اسجاع بر سه گونه است : متوازی ، مطرف و متوازن .

متوازی

آن باشد که در وزن ، تعداد حروف و روی ، یکی باشند . مثال : گوی باخته و اسب تاخته .

مطرف

چنان باشد که در آخر دو لفظ قرینه کلماتی آورده شود که در روی یک سان باشند ، اما در وزن و تعداد حروف مختلف . (به این نکته باید توجه داشت که آخر آیات قرآن را فواصل نامید ، نه اسجاع .)
مثال : فلان را کرم بسیار است و هنر بی شمار .

متوازن

در نثر راهی ندارد و مخصوص شعر است و آوردن آن را در شعر « موازنه » گویند . و آن است که هر قرینه نظیری داشته باشد که فقط در وزن یکی باشد . مثال :

آن که مال خزاین گیتی نیست با وجود دست او بسیار

و آن که کشف سرایر گردون نیست در پیش طبع او دشوار

رشید

مقلوبات

و از جمله صنعت هایی که آوردن آن در نظم و نثر بر قدرت طبع و قدرت گوینده دلالت می کند ، مقلوب است . مقلوب ، همان واژگونه است و انواع مختلفی دارد که در این جا ، چهار نوع معروف تر آن را ذکر می کنم : مقلوب بعض ، مقلوب کل ، مقلوب منجّح و مقلوب مستوی .

مقلوب بعض

این صنعت چنان باشد که در نثر یا نظم، دو یا چند کلمه بیاورند که حروف هر کدام از آن‌ها در ابتدا یا انتهای دیگری آمده باشد.

بیان انواع ردالعجز علی الصدر

از انواع صنعت های مورد پسند در باب بلاغت، ردّ العجز علی الصدر است. عجز، آخر بیت و صدر، اوّل هر بیت را گویند. شاعران پارسی این صنعت را «مطابق» یا «مصدر» نیز خوانند. و چنان باشد که گوینده یا شاعر در ابتدای کلام خود، سخنی را بیاورد که همان را در آخر نیز ذکر نماید.

نوع اول از ردالعجز علی الصدر

این نوع چنان باشد که لفظی را که در اوّل می آورند، در آخر نیز بی هیچ تغییر، همان را بیاورند. مثال:

گوهر شناس داند قدر گوهر.

نوع دوم از ردالعجز علی الصدر

همانند نوع نخست است، با این تفاوت که لفظی که در ابتدای کلام آورده می شود، به همان گونه در آخر می آید، اما معنای آن تفاوت داشته باشد. و در واقع این صنعت، تجنیس تام است، اما چون دو لفظ متجانس یک در صدر و دیگری در عجز آورده می شود، آن را در ردیف ردالعجز علی الصدر می شمارند. مثال:

هوای تو را زان گزیدم به عالم که پاکیزه تر از سرشک هوایی
علوی زینبی

نوع سوم از ردالعجز علی الصدر

آن باشد که لفظی که در عجز بیت می آید، در حشو مصراع نخست آورده شود. مثال:

همه عشق او انجمن کرد من همه نیکوی کرد او انجمن

نوع چهارم از ردالعجز علی الصدر

همانند نوع سوم است.

اوّل مصراع یکم را صدر، آخر آن را عروض و اوّل مصراع دوم را ابتدا و آخر آن را ضرب می نامند. مثال:

کـریمـا بده داد من از فلک چو ایزد تو را هرچ بایست داد

رشید

نوع پنجم از ردالعجز علی الصدر

چنان باشد که کلمه ای که در اوّل و آخر آورده می شود، هر دو از یک کلمه مشتق باشند. مثال:

بیازردی مرا بی هیچ حجت ز من هرگز تو را نابوده ازار

نوع ششم از رد العجز علی الصدر

همانند نوع پنجم است ، با این تفاوت که آن دو لفظ که در اول و آخر آورده می شوند ، از یک کلمه مشتق نشده اند . مثال :

نالَم از عشق آن صنم شب و روز وینک از ناله گشته ام چون نال

متضاد

در فارسی مخالف کلمه ی « آخشیج » باشد . و آن چنان باشد که گوینده الفاظی را بیاورد که مخالف یک دیگر باشند . مانند : نور و ظلمت . مثال :

ای سرد و گرم دهر کشیده شیرین و تلخ دهر چشیده
مسعود سعد

اعنات

در فارسی ، در کاری سخن افکندن باشد و آن را لزوم ما لا یلزم نیز گفته اند . و چنان باشد که گوینده برای زیبایی سخن خود ، چیزی را بر خود واجب کند که بر آوردن آن الزامی نباشد . مثال :

سهم تو در زمین کشیده سپاه قدر تو بر فلک نهاده قدم
ناصرح ملک توقرین طرب حاسد صدر تو ندیم ندیم
رشید

تضمین المزدوج

این صنعت چنان باشد که گوینده ، پس از آن که سجع ها و قوافی را رعایت نماید ، در خلال ابیات دو یا چند لفظ مزدوج را به کار برد . مثال :

هزاران چنبر از عنبر به روی روز بر بندی (شاعر)

استعاره

معنی استعاره ، چیزی عاریت خواستن است . و این صنعت چنان باشد که گوینده لفظی را که دارای معنایی حقیقی است ، در جای دیگر و به شیوه ی عاریت به کار برد . مثال : خاک عمل از عنبر معزولی به .

حسن مطلع

این صنعت چنان باشد که شاعر بکوشد تا بیت نخستین قصیده ی خود را با الفاظی نیکو و بدیع بیاورد .

مثال : ترتیب ملک و قاعده ی دین و رسم داد عبدالحمید احمد عبدالصمد نهاد

بوالفرج رونی

حسن تخلص

آن باشد که شاعر در اواخر شعر خود به گونه ای زیبا و پسندیده به مدح ممدوح پردازد . مثال :

گر گلستان به باد خزان زرد شد رواست بایسد که سرخ ماند روی خدایگان

عنصری

حسن مقطع

آن باشد که شاعر بیت آخر شعر خود را به گونه ای زیبا و دل نشین بگوید که اگر ابیات بالاتر آن ناخوش بوده ، اثر بد آن ها را از بین ببرد . مثال :

مبادا صدر تو بی من که نارد تا گه محشر

نه ممدوحی جهان چون تو نه مداحی فلک چون من

رشید

حسن طلب

این صنعت چنان باشد که شاعر در بیت از ممدوح خود چیزی بخواهد ، اما به گونه ای لطیف و از روی نازک طبعی و در رعایت الفاظی که به کار می برد ، دقت نماید . مثال :

ادب مگیر و فصاحت مگیر و شعر مگیر نه من غریبم و شاه جهان غریب نواز

شاعر ؟

مراعات النظیر

این صنعت را « متناسب » نیز می نامند . و چنان باشد که شاعر در بیت چیزهایی را بیاورد که از یک گروه و یک جنس باشند . مثال :

از مشک همی تیر زند نرگس چشمت زان لاله ی روی تو زره ساخت ز عنبر

بوالمعالی رازی

مدح موجه

در زبان فارسی ، موجه را « دو رویه » گویند . و چنان باشد که شاعر ممدوح را به صفتی از صفات پسندیده بستاید ، آن گونه که صفتی دیگر از او را در آن نیز یادآور شود . مثال :

آن کند تیغ تو به جان عدو که کند جان تو به کان گهر

رشید

محتمل الضدین

ان را ذوالوجهین نیز می نامند. چنان باشد که شاعر بیتی گوید و در آن هر دو معنی مدح و هجا به نظر رسد. مثال:

ای بر سر خوبان جهان بر سرهنگ
پیش دهنّت ذره نماید خرچنگ
عنصری

تأکید المدح بما يشبه الذم

این صنعت، آن گونه باشد که گوینده چیزی را ستایش کند و چنین به نظر رسد که می خواهد از مدح روی برگرداند و نکوهش را آغاز کند. مثال:

همی به فر تو نازند دوستان لیکن
به بی نظیری تو دشمنان دهند اقرار
قمری

التفات

در نظر اهل علم بلاغت آن است که « از مخاطبه به مغایبه » بروند. که البته، عکس آن، یعنی از مغایبه به مخاطبه نیز به کار رفته است. مثال:

ما را جگر به تیر فراق تو خسته شد
ای صبر بر فراق بتان نیک جوشنی
منجیک

ایهام

فارسی آن، « به گمان افکندن » باشد. این صنعت را « تخییل » نیز گفته اند. و چنان باشد که شاعر یا دبیر الفاظی را در سخن خویش به کار برد که دارای دو معنی دور و نزدیک باشد. مثال:

من ز قاضی یسار می جستم
او بزرگی نمود و داد یمین
شاعر؟

تشبیهات

آن باشد که چیزی را به چیز دیگری مانند کنند. آن را که مانده کنند، مشبّه، و آن را که به آن شباهت دهند، مشبّه به گویند. مثال:

بیار آن می که پنداری مگر یاقوت نابستی
و یا چون برکشیده تیغ پیش آفتابستی
شاعر

تشبیه مطلق

چنان باشد که چیزی را به چیزی مانند کنند. مثال:

رمح و حسام تو چو قلم بد سگال را سینه همی شکافد و گردن همی زند

رشید

تشبیه مشروط

چنان باشد که چیزی را به چیزی مانند کنند و برای آن شرط در نظر بگیرند؛ که اگر چنین باشد، چنین می شود. مثال:

اگر موری سخن گوید و گر مویی روان دارد

من آن مور سخن گویم من آن مویم که جان دارد

عمیق

تشبیه کنایت

این صنعت چنان باشد که ادات تشبیه را ذکر نکنند. مثال:

عَناب شکر بار تو هر گه که بخندد شاید که بخندند به عَناب و به شکر

امیر معزی

تشبیه تسویت

این صنعت چنان باشد که شاعر یک صفت از صفات خود، و صفتی از صفات ممدوح خود را بیاورد و هر دو را به یک چیز مانند نماید. مثال:

یک نقطه آید از دل من وز دهان تو یک موی خیزد از تن من وز میان تو

منطقی

تشبیه عکس

این صنعت چنان باشد که دو چیز را به یک چیز مانند کنند. مثال:

ز سَم ستوران و گرد سپاه زمین ماه رو و زمین روی ماه

عنصری

تشبیه اضمار

آن باشد که شاعر چیزی را به چیزی مانند کند و چنان نماید که مقصود دیگری، جز این تشبیه، داشته است. مثال:

گر انگبین لبی سخن تو چراست تلخ وری یاسمین بری تو به دل چون که آهنی

منجیک

تشبیه تفضیل

این صنعت چنان باشد که شاعر چیزی را به چیزی مانند کند و سپس مشبه را بر مشبه به ترجیح دهد. مثال: **۱۰**
به قد گویی سرو است در میان قبا به روی گویی ماه است بر نهاده کلاه
چو ماه بود و چو سرو و نه ماه بود و نه سو کمر نبدد سرو و کله ندارد ماه
فرخی

سیاقه الاعداد

چنان باشد که گوینده تعدادی اسم را بیاورد و برای همه یک فعل و یا یک صفت ذکر نماید. مثال:
جایی زند او خیمه که آن جا نرسد دیو جایی برد او لشکر کانجا نخزد مار
اسب و چهر و تیغ بدو گیرد قیمت تخت و سپه و تاج بدو یابد مقدار
فرخی

تنسيق الصفات

آن باشد که شاعر برای چیزی چند صفت و ویژگی ذکر نماید. مثال:
بیار آن بادپای کوه پیکر زمین کوب ره انجام تکاور
مسعود سعد

اعتراض الکلام قبل التمام

اهل علم بیان، این صنعت را «حشو» نیز خوانده اند. و چنان باشد که شاعر در بیتی سخنی را آغاز کند و پیش از آن که سخن را تمام کند، سخنی دیگر را بیان نماید، سپس بحث نخست را تمام کند. و بر سه نوع؛ قبیح، متوسط و ملیح باشد.

حشو قبیح

این صنعت چنان باشد که آوردن لفظ زاید جایگاهی نداشته باشد و زیبایی بیت را خراب کند. مثال:
از بس که بار منت تو بر تنم نشست در زیر منت تو نهان و مسترم
کمالی

حشو متوسط

این صنعت چنان باشد که آوردن و یا نیاوردن لفظ زاید، یک سان باشد. و آوردن و نیاوردن آن تفاوتی نداشته نباشد. مثال:

ز هجر تو ای دل ربای سیمین تن دلم ندیم ندام شد تنم عدیل عنا
رشید

حشو ملیح

این صنعت چنان باشد که آوردن لفظ زاید، بیت را زیبایی و رونق دهد. مثال:

خیالات تیغش، که برنده بادا
منازل در ارواح اعدا گرفته
رشید

متلون

چنان باشد که شاعر بیتی گوید و آن را بتوان به دو یا چند وزن خواند. مثال:

ای بت سنگین دل سیمین قفا
ای لب تو رحمت و غمزه بلا
شاعر؟

ارسال المثل

آن باشد که شاعر در بیت، مثلی را بیاورد. مثال:

عالم از بهر تو پیماید خداوند هنر
حادثات بحر، غواص از پی گوهر کند
رشید

ارسال المثین

این صنعت چنان باشد که شاعر در بیت دو مثل آورد. مثال:

چنین نماید شمشیر خسروان آثار
چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار
عنصری

ذوالقافیتین

چنان باشد که شاعر شعری بسراید که در آن دو قافیه پهلوی یک دیگر آمده باشد. مثال:

ای از مکارم تو شده در جهان خبر
افکنده از سیاست تو آسمان سپر
رشید

تجاهل العارف

این صنعت چنان باشد که شاعر یا نویسنده، در نثر یا نظم، چیزی را بیاورد و بگوید که نمی دانم که چرا چنین است. و در واقع خود را به ناآگاهی بزند. مثال: فلان، آدمی ست یا فرشته.

سؤال و جواب

این صنعت چنان باشد که در یک یا دو بیت پرسش و پاسخ آن آورده شود. مثال:

گفتم مرا سه بوسه ده ای حور دل ستان
گفت از حور بوسه نیابی در این جهان
شاعر؟

موشح

وشاح ، در فارسی ، بر بند باشد و مرصع و جواهر در نشانیدن باشد . و این صنعت چنان باشد که شاعر در اول ابیات یا در میانه ، حروف یا کلماتی را بیاورد که چون آن حروف را جمع کنند ، نام یا لقب کسی ، عبارت و یا مثلی به دست آید . مثال : (از ابیات زیر ، کلمه ی محمد به دست می آید .)

معشوقه دلــــــــــــــــم به تیر اندوه بخست	حیــــــــران شدم و کسی نمی گیرد دست
مسکین تن من ز پای محنت شد پست	دست غم دوست پشت من خرد شکست

مربّع

مربّع را در فارسی ، چهار سو گویند . و آن گونه باشد که شعر چهار مصراعی را ، اگر زیر هم نوشته شود ، هم به صورت عمودی و هم به شکل افقی بتوان خواند . مثال :

از فرقت آن دلبر من دایم بیمارم	آن دلبر کز عشقش با دردم و بیدارم
من دایم با دردم بی مونس و بی یارم	بیمارم و بیدارم و بی یارم و غم خوارم

شاعر ؟

مسمّط

این صنعت چنان باشد که شاعر بیتی را به چهار قسمت تقسیم نماید و در آخر سه قسمت آن ، سجع بیارود و در پایان بخش چهارم قافیه را ذکر نماید . این گونه شعر را مسجّع نیز می نامند . مثال :

ای ساریان منزل مکن جز بر دیار یار من	تا یک زمان زاری کنم بر ربیع و اطلال و دمن
ربع از دلم پر خون کنم ، اطلال را جیحون کنم	خاک دمن گلگون کنم از آب چشم خویشتن

امیر معزی

ملمّع

این صنعت آن گونه باشد که شاعر بیت یا ابیاتی به فارسی و بیت یا چند بیت به عربی بیاورد . مثال :

خداوندا تو را در کامرانی	هزاران سال بادا زندگانی
وَ قَاكَ اللهُ نَائِبَهُ اللَّيَالِي	وَ صَانَكَ مِنَ مُلَّمَاتِ الزَّمَانِ

رشید

مقطّع

معنی آن پاره پاره باشد . و آن باشد که کلمات بیت ، هیچ یک به دیگری متصل نوشته نشود . مثال :

زار و زردم ز درد آن دل دار	درد دل دار زار دارد و زرد
----------------------------	---------------------------

رشید

موصلّ

در فارسی معنی آن پیوسته باشد. و آن باشد که شاعر در بیت کلماتی را بیاورد که حروف آن در نوشتن به یک دیگر به هم متصل نوشته شوند. مثال: بسکغمعشقتصعبستبتن

حذف

چنان باشد که شاعر یا دبیر در سخن خویش حرف یا حروفی را به عمد ذکر نکند.

رقتاء

رقتا در فارسی، سیاهی با نقطه های سفید باشد. و آن چنان باشد که گوینده در سخن خویش، یک حرف نقطه دار و حرف دیگر را بدون نقطه بیاورد. مثال: غمزه ی شوخ آن صنم خسته به هزل جان من - رشید

خیفا

خیفا، در فارسی منظور اسبی است که یک چشم آن سیاه و دیگری کبود باشد. و در نظم و نثر مراد آوردن عباراتی است که یک کلمه ی آن نقطه دار و کلمه ی دیگر بدون نقطه باشد. مثال:

زین عالم شد او به بخشش مال تیغ او زینت ممالک شد
شاعر؟

مصحف

چنان باشد که شاعر یا دبیر الفاظی را بیاورد که اگر نقطه ها یا اعراب آن کلمات را تغییر دهد، ثنا و ستایش به هجو نفرین تبدیل شود.

ترجمه

این صنعت چنان باشد که شاعر معنی بیتی عربی را به فارسی و به نظم درآورد.

معما

آن باشد که شاعر نام معشوق یا نام دیگری را پوشیده در بیتی بیاورد. مثال:

تیری و کمانی و یکی نقش نشانه بنگار و بیوند به سوفار یکی تیر
نام بت من بازشناسی به تمامی آن بت که به خوبیش قرین نیست به کشمیر
ابوالعلاء شوشتری

لغز

لغز، در اصل همان معما است. با این تفاوت که آن را با سؤال پرسند و در فارسی آن را چیستان می نامند.

تضمین

آن باشد که شاعر، بیت یا ابیاتی از شاعر دیگری را در شعر خویش، به وجهی نیکو و در جایی مناسب به کار برد.

اغراق در صفت

چنان باشد که آوردن صفت برای چیزی مبالغه‌ی بسیار به کار برند . مثال :

چون حلقه ربایند به نیزه ، تو به نیزه
خال از رخ زنگی بر بایی شب یلدا
عنصری

جمع و تفریق و تقسیم

این فصل شش بخش دارد؛ جمع ، تفریق ، تقسیم ، جمع با تفریق ، جمع با تقسیم ، جمع با تفریق و تقسیم .

جمع

این صنعت چنان باشد که شاعر دو یا چند چیز را با یک صفت بیاورد و آن را « جامع » می نامند . مثال :

ماه گاهی چو روی یار من است
گه چو من کوژ پشت و زار و نزار
قمری

تفریق

چنان باشد که شاعر در بیتی ، میان دو چیز جدایی بیفکند ، بی آن که آن ها را جمع کرده باشد . مثال :

ابر چون تو کسی است نیسانی
زر کی بارد ابر نیسانا
خسروی

تقسیم

آن باشد که دو یا چند چیز را در بیت بخش کنند . مثال :

رخان و عارض و زلفین آن بت دلبر
یکی گل است و دوم سوسن و سوم عنبر
شاعر؟

جمع با تفریق

آن باشد که شاعر دو چیز را در تشبیه به یک چیز بیاورد و سپس میان آن ها تفاوت قائل شود . مثال :

من و تو هر دو از گل زردیم
چه من از رنگم و تو از بویی
شاعر؟

جمع با تقسیم

این صنعت چنان باشد که شاعر در بیتی چیزهایی را با هم بیاورد و سپس آن ها را بخش نماید . مثال :

دو چیز را حرکاتش همی دو چیز دهد
علوم را درجات و نجوم را احکام
عنصری

جمع با تفریق و تقسیم

آوردن هر سه صنعت جمع و تفریق و تقسیم در شعر ، بسیار دشوار است و من نمونه ای از آن را ندیدم
مگر این دو بیت را :

آن چه تو را بند کرده بنده ت را نیز بندی کـردست نه پدید چه پنهان
بند تو از آهن است و بند من از غم بند تو بر پای و بند بنده ت بر جان
شاعر

تفسیر جلی و خفی

تفسیر جلی چنان باشد که شاعر سخنی مبهم بگوید . چنان که به تفسی نیاز باشد . و به هنگام تفسیر همان لفظ را بیاورد . مثال :

یا ببندد یا گشاید یا ستاند یا دهد تا جهان بر پای باشد شاه را این باد کار
آن چه بستاند ولایت ، آن چه بدهد خواسته آن چه ببندد پای دشمن ، آن چه بگشاید حصار
عنصری

و تفسیر خفی ، آن باشد که لفظ مبهمی را که به تفسیر آن نیاز باشد ، هنگام تفسیر آن ، آورده نشود . مثال :

همه فام کین و به پرخاش مرد دل جنگ جوی و بسیج نبرد
همی توختند و همی تاختند همی سوختند و همی ساختند
عنصری

متزلزل

چنان باشد که اگر حرکت لفظی از شعر تغییر پیدا نماید ، موضوع سخن از مدح به هجو تغییر یابد . مثال :
سخن هر سری را کند تاج دار

مردّف

میان ردف و ردیف تفاوت است . ردف ، الف ، واو و یا یایی است که پیش از حرف روی می آید . مانند :
نار - یار . و ردیف کلمه ای باشد که بعد از حروف روی بیاید . و چنین شعری را مردّف گویند . مثال :
نظام حال زمانه ، قوام کار جهان تمام گشت به اقبال شهریار جهان
رشید

استدراک

این صنعت چنان باشد که شاعر بیتی را با الفاظی آغاز نماید که پنداری هجو است و سپس به مدح روی آورد . مثال :

اثر میر نخواهم که بماند به جهان میر خواهم که بماند به جهان در اثر

شاعر

کلام جامع

این صنعت چنان باشد که شاعر سروده ی خویش را خالی از حکمت و موعظه و شکایت روزگار نگذارد .

تبارک الله این بخت و زندگانی بین که تا نمیرم زندان بود مرا خانه

چو شانه شد جگرم شاخ شاخ زان حسرت که می دیدم شاخی سپید در شانه

مسعود سعد

ابداع

آن باشد که معانی بدیع با الفاظ اراسته و خوب بیان گردد . و البته این موضوع یک صنعت به حساب نمی

آید ، چون اگر چینی نباشد سخن عامیانه و عادی خواهد بود . مثال :

بنده ی دستم که به روز فراق از همه تن یار دلم بود و بس

منطقی

تعجب

چنان باشد که شاعر در بیت از چیزی تعجب یا شگفتی نماید . مثال :

نیستی دیوانه بر آتش چرا غلتی همی نیستی پروانه گرد شمع چون جولان کنی

عنصری

حسن تعلیل

این صنعت چنان باشد که شاعر در بیت دو صفت یاد کند ؛ یکی به خاطر دیگری و هدف او ، خود یاد

کردن همان دو صفت باشد . مثال :

ز بهر آن که همی گرید ابر بی سببی همی بخند بر ابر لاله و گلزار

عنصری

الفاظی که در زبان اهل این صنعت افتاده است و از مصطلحات ایشان شده ، بیرون از آن چه

یاد کردیم :

مدح و مدیح و مدحت

آفرین و ستایش را گویند و نفرین را ، هجو و هجا گویند .

تشبیب

وصف عشق و حال عاشق را گفتن باشد و آن را نسیب و غزل نیز گفته اند .

مصراع

بیتی را گویند که هر دو مصراع آن دارای قافیه باشد .

خصی

دوبیتی بی را گویند که مصراع سوم آن دارای قافیه نباشد .

ترجیع

شعری باشد که خانه خانه باشد ؛ مثلا پنج بیت پنج بیت یا بیش تر ، و هر قسمت آن دارای قافیه ای جداگانه باشد .

عکس

فارسی آن واژگونه است . مثال :

پسری چابک چابک پسری	به هری دارم به هری
دگری چون او چون او دگری	نبود هرگز هرگز نبود

شاعر

تدویر

در فارسی ، گردانیدن باشد . و شاعران ، شعری را مدور گویند که از هر قسمتی بتوان آن را خواند . مثال :

نگارینا رخان من چرا کردی بدین زردی

مکرر

شعری باشد که در بیتی لفظی را بیاورند و بار همان لفظ را در بیت دیگر تکرار نمایند .

متنافر

الفاظی باشد که گفتن آن ها دشوار باشد و به جهت امتحان یک دیگر آن را به کار برند . مثال :

خواجه تو چه تجارت کنی ؟

متلایم

ضد متنافر ، که در گفتن آسان و روان باشد را ، متلایم گویند .

ارتجال

سخنی را بی اندیشه آغاز کردن باشد . که آن را بدیهه نیز گفته اند .

رویت و فکرت

منظور آن است که شعر بر بدیهه سروده نشده باشد و برای گفتن آن فکر و اندیشه به کار رفته باشد .

سلاست

نرم سخن گفتن باشد . و شعر ، شعر روان و مورد پسند طبع را ، شعر سلیس گفته اند .

سهل و ممتنع

شعری که آسان به نظر رسد ، اما مانند آن به دشواری می توان گفت .

بخش سوم : المعجم في معايير اشعار العجم

باز نویسی حدایف السّحر فی دقائق الشّعر:

تفویف

ان است که شاعر بنای شعر را بر سادگی، روانی و استفاده از کلمات قابل استفاده و مشخص فارسی و عربی بگذارد و از کلمات و اصطلاحات غیر معمول و ناآشنا بپرهیزد. این صنعت در دو کتاب ترجمان البلاغه و حدایق السحر نیامده است.

ای در کف عزیمت تو خنجر صواب جان عدو سؤال حسام تو را جواب
گنجی است خاطر تو پر از گوهر هنر چرخ است فکر تو پر از اختر صواب

رشیدالدین وطواط

ترصیع

تعریفی که از ترصیع در این کتاب آمده، کوتاه و مختصر است. و تنها به گفتن همین مطالب اکتفا شده است که؛ ترصیع یعنی به کار بردن کلماتی که از نظر حروف و وزن با هم برابر باشند و کلماتی نیز که حروف آخر آن ها با هم متفاوت باشد، دارای صنعت موازنه نامیده می شوند. حال آن که رشید وطواط موازنه را در بخش سجع حدایق السحر آورده است. رادویانی نیز موازنه را در ذیل سجع عنوان نموده است.

تجنیس

آن باشد که کلماتی را که از نظر املا، معنی و مانند همانند باشد را بیاورند. انواع آن عبارتند از: تام، ناقص، زاید، مرکب، مزدوج، مطرف، و تجنیس خط.

تجنیس تام

دو کلمه از لحاظ ظاهر مانند هم و از نظر معنی متفاوت باشند. این صنعت در ترجمان البلاغه با عنوان تجنیس مطلق آورده شده، اما با شاهد مثال هایی جدید و متفاوت، در صورتی که شواهد شعری در حدایق السحر و المعجم همانند هستند.

(در المعجم نویسنده در توضیح هر بیت اگر صنعتی دیگر را نیز مشاهده کرده رعایت این مطلب را ننموده است که هنوز به شرح آن صنعت پرداخته است.)

مفخر خاقانی است مدح تو، تا در جهان صبح بر آید ماه، میوه برد ماه آب

تجنیس ناقص

دو کلمه ی متجانس در حروف یکی و در حرکات مختلف باشند.

پیاده شود دشمن از اسب دولت چوباشی بر اسب سعادت سوارا
بر اسب سعادت سواری و داری به دست اندرون از سعادت سوارا

تجنیس زاید

دو کلمه ی متجانس در تعداد حروف متفاوت باشند ؛ لفظی ، یک حرف از دیگری بیشتر داشته باشد .

در حسرت رخسار تو ای زیباروی
از ناله چو نال گشتم ، از مویه چو موی
تفاوت : در حدائق السحر ، این صنعت را در میان عرب زبانان برجسته و ستوده عنوان کرده است.

تجنیس مرکب

دو کلمه ی ، متجانس یکی ساده و دیگری مرکب باشد .

در راه تو تا ، زنده ام بر بوی تو ، تازنده ام

در مصراع اول ، تا زنده ام یعنی تا زمانی که جان دارم و در مصراع دوم یعنی به دنبال می آیم .

تجنیس مزدوج

این صنعت را ، هر کدام از سه کتاب مورد نظر به گونه ای بیان کرده اند . در المعجم از آن به عنوان آوردن کلمات متجانس به صورت مترادف یاد شده است . رشید و طوطی در حدائق السحر بیان کرده دو کلمه متجانس در آخر ابیات یا سجع ها بیاید و رادویانی آوردن دو کلمه متجانس بصورت قافیه بیت را مد نظر داشته است و نیز نام صنعت را نیز تجنیس مردد عنوان کرده است .

المعجم :

فتاد مـرا با دل مکار تو، کار وافکند درین دلم دو گلنار تو، نار

من مانده خجل به پیش گلزار تو زار با این همه در دوچشم خون خوار تو ، خوار

حدائق السحر:

یافت زی دریا دگر بار ابر گوهربار، بار باغ وستان یافت گویی ز ابر گوهربار، بار

ترجمان البلاغه:

این غم دل برد یک ره چون هزیمت گشت برد فر خجسته فر فروردین پدید آورد ورد

تکریر

تنها در المعجم جزو صنایع ادبی دیده شده است . و آن باشد که شاعر کلماتی را عینا در مصراع یا بیت تکرار کند . المعجم :

باران قطره قطره همی بارم ابروار هر روز، خیره خیره، ازین چشم سیل بار

زان قطره قطره ،قطره باران شده خجل زان خیره خیره خیره دل و جان من فگار

تجنیس مطرف

تفاوت :این صنعت در ترجمان البلاغه رادویانی دیده نشده است و در حدائق السحر نیز مطرف و اشتقاق را در فصول جدا توضیح داده اند . اما در المعجم مطرف و اشتقاق با هم آورده شده است . این صنعت

چنان است که دو کلمه ی متجانس فقط در حرف آخر با حرف روی متفاوت باشد و اگر از یک خانواده باشد آن را اشتقاق یا اقتضاب گویند .

المعجم : از شرار تیغ بودی بادساران را شراب
وز طعان رمح بودی ، خاکساران را طعام

تجنیس خط

تفاوت: این صنعت را شمس قیس رازی فقط با مثال نشان داده است و توضیحی در ارتباط آن نیاورده . ترجمان البلاغه در فصلی بنام مضارعه به توضیح این صنعت پرداخته است . اما این صنعت بدین گونه است که دو کلمه ی متجانس فقط در نقاط با هم ، تفاوت داشته باشند .

المعجم : در دولت تو اسب معالی بتاختیم
وز نعمت تو نرد امانی بباختیم
ترجمان البلاغه : نیل دمنده تویی بگاه عطیت
پیل دمنده بگاه کینه گزاری

مطابقه

همان تضاد است و عبارت از آوردن کلمات متضاد به دنبال هم باشد . تفاوت: در ترجمان البلاغه، صنعت مطابقه را ردالصدر علی العجز شرح داده و در فصل تضاد به این معنی مورد نظر در المعجم اشاره شده است. در حدائق السحر نیز همین گونه است یعنی تحت عنوان تضاد به این صنعت اشاره شده است .

المعجم
ظللم کوتادست کرد بدانچ
کورد عدلش به رفق پای دراز
ترجمان البلاغه: ناداده سود باشد و داده زیان بخلق
او داده سود بدید و ناداده را زیان
حدائق السحر: ولی را وفاق تو سازنده آبی
عدو را خلاف تو سوزنده ناری

تشبیهات

چیزی را به چیزی مانند کردن باشد که یکی را مشبه و تشبیه شده را مشبه به می گویند. بهترین نوع تشبیه آن است که دو سویه باشد یعنی مشبه را بتوان به مشبه به شبیه کرد و بالعکس آن نیز ممکن شود. ناقص ترین تشبیه آن است که خیالی باشد بطوریکه در عالم واقعیت قابل لمس و تصور نباشد . انواع تشبیه عبارتند از: صریح، کنایت، مشروط، معکوس، مضمّر، تسویت و تفضیل .

تشبیه صریح

تشبیه کردن با آوردن ادات تشبیه را گویند .

المعجم : برگ چون دینار زراندود شد بر شاخ بید
آب چون سوهان سیم اندود شد در آبدان
حدائق السحر: رمح و حسام تو چو قلم بد سگال را
سینه همی شکافد و گوردن همی زند

تشبیه کنایت

تشبیه بدون ادات تشبیه را گویند .

تفاوت: این صنعت در ترجمان البلاغه با نام " فی التشبيه المکنی " آمده است .

المعجم : آتش دیدی که باشدش آب نقاب

بنگر تو بدین باده و آن جام شراب

ترجمان البلاغه : ار انگبین لبی سخن تلخ مر چر است

منگر بماه نورش خیره شود ز مشک

حدائق السحر عتاب شکر بار تو هر گه که بخندد

تشبیه مشروط

تشبیهی که در آن حروف شرط بکار رفته باشد.

المعجم : اگر ماهی سخن گوید تو آن ماه سخنگویی

ترجمان البلاغه : سروست و بت نگار من آن ماه جانور

حدائق السحر :

اگر موری سخن گوید و گر مویی روان دارد

من آن مور سخن گویم من آن مویم که جان دارد

تشبیه معکوس

مشبه را به مشبه به تشبیه کنند و دوباره به گونه ای مشبه به را به مشبه تشبیه کنند.

المعجم : با حلم او زمینِ گران چون هوا سبک

با طبع او هوای سبک چون زمین گران

ترجمان البلاغه: پشت زمین چو روی فلک گشته از سلاح

روی فلک چو پشت زمین گشته از غبار

حدائق السحر :

ز بس کشته ز بس غرقه ز خیل دشمنان گفتی

چه شد هامون ، چه شد جیحون که این چونین شد آن چونان

تشبیه مضمّر

یعنی چیزی را به چیزی دیگر بصورت پنهانی و نهانی تشبیه کنند .

المعجم : گر شمع تویی مرا چرا باید سوخت

ور ماه تویی مرا چرا باید کاست

ترجمان البلاغه: این صنعت در این کتاب مشاهده نشد .

حدائق السحر : شوریده شوم من که بجنابانی زلفین

دیوانه بشورد که بجنابانی زنجیر

تشبیه تسویت

آن باشد که شاعر چیزی را در بعضی صفات با چیزی دیگر مقایسه کند و برابری دهد .

تفاوت - این صنعت را رادویانی تحت عنوان تشبیه مزدوج نامیده است .

المعجم : سروسن آن یا بالا ، ماه است آن یا رویی زلف است آن یا چوگان، خال است آن یا گویی

ترجمان البلاغه:

یک لفظ ناید از دل من وز دهان تو ————— یک موی ناید از تن من و ز میان تو
حدائق السحر: تابنده چو ماه آسمانی ————— گردنده چو چرخ آسمانم
در حسن چو نقش پرنیانی ————— در ضعف چو تار پرنیانم

تشبیه تفضیل

آن باشد که پس از تشبیه چیزی به چیزی ، علت برتری مشبه را بر مشبه به ، بیان نماید .

این صنعت در ترجمان البلاغه با نام " فی التشبیه المرجوع عنه " آمده است.

المعجم : خواستم گفتن که دست و طبع او ابرست و کان عقل گفت این مدح باشد؟ نیز با من هم پلاس
دست او را ابر چون خوانی و آنجا صاعقه طبع او را کان چرا گویی و آنجا احتباس
حدائق السحر : طاهر ثقه الملك سپهرست و جهانست نه راست نگفتم که نه اینست و نه آنست
نی نی نه سپهرست که خورشید سپهرست نی نی نه جهانست که اقبال جهانست

ایهام

به گمان افکندن است و بدین معنی است که کلمه دارای دو معنی باشد یکی معنای نزدیک به ذهن و دیگری دور از ذهن و معنای دور از ذهن مورد نظر شاعر باشد در حالیکه خواننده تصور کند هدف معنای نزدیک است .

در ترجمان البلاغه البلاغه این صنعت نیامده است .

المعجم : جز ز آینه، روی همدمی نتوان دید زو نیز چه فایده چو دم نتوان زد
حدائق السحر: ای سرو بلند پیش بالای تو پست در شاخ تو آویخته ام برگت هست

ایغال

در لغت به معنای اطراف شهرها گشتن است و در اصطلاح به این معناست که معنای شعر، خود به خود کامل باشد اما شاعر لفظی را برای تکمیل تر کردن مقصودش بیان کند .

تفاوت - این صنعت بدیعی است و در دو کتاب دیگر مشاهده نشده است .

المعجم: شد ممکن در جهان، هر کو بساطش بوسه داد وان دهد بوسه بساطش کز در تمکین بود

در مصراع اول شاعر عنوان کرده که هر که بارگاه او را بوسه دهد در جهان جاودان است و در مصراع دیگر عنوان می کند که تنها کسی می تواند به بارگاه او بوسه زند که دارای قدرت باشد.

اغراق

زیاده روی کردن در صفت ممدوح است که آن را ترجمان البلاغه و حدائق السحر تحت عنوان " فی اغراق فی الصفه " از آن یاد کرده اند.

المعجم: نسیم لطف تو با باد اگر سخن گوید حیات و نطق پذیرد ازو عظام رمیم

سموم قهر تو با آب اگر عقتاب کند پیشیزه داغ شود بر مسام ماهی شیم

ترجمان البلاغه: از زخم سرد دو زلف عنبر بویت آزرده شود همی گل خود رویت

ز انگشت نمای هر کسی در کویت ترسم که نشان بماند اندر رویت

حدائق السحر: چون حلقه رباینده بنیزه تو بنیزه خال از رخ زنگی بر بایی شب یلدا

استعارت

این صنعت را شمس قیس رازی نوعی مجاز اعلام کرده و بیان داشته است که مجاز ضد حقیقت است. بدین معنا که معنی را برای واژه ای عنوان کنیم که معنی حقیقی آن نیست بلکه معنی است که مصطلح شده است و استفاده می شود.

المعجم با حمله باز هیبت تو شاهین قضا کبوتر آمد

نکته- در المعجم و در ادامه شرح این صنعت به نوع دیگری از مجاز اشاره شده که آن مناظرات بین موجودات و حیوانات و جمادات است .

المعجم: پرسید بیاغ بلبل از نرگس مست کز گل خبری هست ترا گفتا هست

گل مهد زمردین به گلبن بر بست از کله برون آمد و در مهد نشست

ترجمان البلاغه : فغان من همه زان زلف کاندرونقشیست منم طراز ملاحظت بر آستین جمال

چرا بصبر نکوشم که صبر دوست بود کسی که بسته بود عقل او کمر بکمال

حدائق السحر : محمـدت را همی فرو شد سر که عطا را همی بر آمد دم

آخر این روزگار ناقص دوست لگدی زد کمال را

محکم شد ز مردم تهی کنار جهان خاک را پر نشد

هنوز شکم

تمثیل

نوعی استعاره است و بدین معناست که شاعر برای بیان مقصود خود مثال بیاورد .

المعجم: هر کجـ داغ بـایدت فرمود
چون تو مرهم نهی ندارد سود
ترجمان البلاغه: زلفت همی پیچد و با من بدی کند
حادثات السحر: عالم از بهر تو پیماید خداوند هنر
حادثات بحر غواص از پی گوهر کشد

ارادف

نوعی کنایه است به این معنی که شاعر یکی از معانی کلمه ای را در نظر دارد اما بجای آن که مستقیم به آن اشاره کند از لوازم و توابع آن را بیان می کند. مانند این که گفته شود در سرای فلان کس بسته نیست نه به این معناست که در خانه اش باز است بلکه باز بودن در خانه کنایه از مهمان نوازی فرد است.
المعجم- نه کرسی فلک نهاد ندیشه زیر پای تا بوسه بر رکاب غزل ارسلان دهد

تبیین و تفسیر

آن است که شاعر چند صفت را بیاورد و در مصراع یا بیت دیگر به شرح و تفسیر آن ها پردازد . تفاوت- این صنعت در دو کتاب دیگر با نام " تفسیر جلی یا ظاهر " آمده است .

المعجم: در معرکه بستاند و در بزم ببخشد
ملکی بسواری و جهانی به سوالی
ترجمان البلاغه:

بدست و تیغ و جام و جان میاسای از چهار آیین
چنان کز نام فتحت نیاساید همی رهبر
بدست از چیز بخشیدن به تیغ از کینه آهختن
به جام از باده روشن به جان از مدت بی مر
حادثات السحر: چنان که نیست نگاری چو تو دگر نبود
چو من صبور و چو من زاروار برنای
ترا و من رهی و خواجه را کسی به جهان به حسن و صبر و سخاوت ندید همتایی

تقسیم

به این معنی است که شاعر چیزی را نام ببرد و تمام قسمت های آن را جزء جزء بیان کند و یا دو چیز را بر دو چیز دیگر یا بیشتر بخش کردن باشد .

المعجم: رخان و عارض و زلفین آن بت دلبر یکی گل است و دوم عنبر و سیم سوسن
ترجمان البلاغه: بدان گردیست آن سیمین زنخندان بدان خمیدگـ زلفین جانان
یکی گویی که از کافور گویست یکی گویی که هست از مشک چوگان

توسیم

آن است که شاعر بنای قافیه را براساس حرفی بگذارد که نام ممدوح مانند آن باشد.
المنجم: ای سر از کبر بر فلک برده
گشته گردان چو انجم فلکی

به عقابی رسیده از مگسی به سماکی رسیده از سمکی

و شاعر برای آن که نام ممدوح خود که شهاب زکی است در قافیه بیاورد، قافیه این شعر را بر اساس "ک" و "ی" قرار داده.

خواجه هستی چرا نیاموزی خواجهگی کردن از شهاب زکی

تسهیم

به این معناست که شاعر، شعر خود را به گونه ای بسراید که خواننده با مطالعه یک مصراع، مصراع دیگر را بتواند حدس بزند. و از آن جهت این صنعت را تسهیم می گویند که شاعر خواننده را نیز با خود سهیم می کند.

تفاوت- از جمله صنایع بدیع است و در دو کتاب دیگر نیست.

المعجم: در غم یار یار بایستی یا غم را کنار بایستی

اندرین بوستان که عیش من است گل طمع نیست خار بایستی

استطراد

آن است که شاعر توصیفات را از چیزی یا کسی شروع کند و بیان نماید تا در نهایت در پایان کار هدف خود را از این توصیفات عنوان کند.

المعجم: گوگرد سرخ خواست ز من سبز من پرپر امروز اگر نیافتمی روی زردمی

گفتم که نیک بود که گوگرد سرخ خواست گر نان خواجه خواستی از من چه کردمی؟

تفریح

صنعتی است که در آن شاعر توصیف از کسی یا از چیزی را آغاز کند اما با صیغه منفی یعنی به عنوان مثال بگوید چیزی بهتر از آن نیست. و این صنعت در بین اعراب بیشتر رواج و رونق دارد.

تفاوت- دو صنعت اخیر از جمله صنایعی است که در دو کتاب دیگر مشاهده نشده است.

المعجم: سبز دریا که برآشوبد و برخیزد موج که ز بیم غرقش خلق بوند اندر وا

نه عطابخش تر از خواجه که خشنود بوده آن وزیر ملک مشرق تاج الامرا

تلمیح

لمح به معنای جستن برق است و لمحّه یعنی برقی که یک نظر میسر می شود. و این صنعت یعنی آوردن الفاظ کم با معانی بسیار. و اهل بلاغت این صنعت را از اطناب بیشتر می پسندند.

نکته- این صنعت در دو کتاب دیگر نیست و نیز امروز معنای تلمیح متفاوت است و آن این است که شاعر در کلام خود به داستان یا روایتی اشاره کند.

ایجاز

بلاغت بر سه نوع سخن است : ایجاز، بسط و مساوات.

ایجاز آن است که لفظ کم و معانی بسیار باشد.

المعجم : تا به حشر ای دل ار ثنا گفתי همه گفתי چو مصطفی گفתי

مساوات آن است که لفظ و معنی یک اندازه باشند .

المعجم : سؤال رفتی پیش عطا همیشه، کنون همی عطای تو آید پذیره پیش سؤال

بسط : معنا و مفهوم کلام را با الفاظ و لغات بسیار شرح دادن. در کتاب المعجم ، شمس رازی صنایع را

براساس این سه نوع سخن بلاغی دسته بندی می کند. استعارات و تشبیهات ایجاز است ، ایغال و تمکین و

تیین و تفسیر و تقسیم و استطراد و تفریع و مانند این ها از دسته بسط است .

نکته- سه صنعت گفته شده در دو کتاب دیگر وجود ندارد .

اعتراض

این صنعت یعنی شاعر در اثناء کلام بیت یا مصرعی را آورد که کلام نیازی به آن ندارد. آن را حشو نیز

گویند و بر سه نوع است: ملیح ، متوسط و قبیح

تفاوت- این صنعت در دو کتاب دیگر با نام " اعتراض کلام قبل از تمام " آمده و در حدائق السحر بنام

حشو نیز اشاره شده است .

حشو ملیح : کلامی است که شاید شعر به آن نیازی نداشته باشد اما باعث زیباتر شدن کلام می شود .

المعجم : در محنت این زمهـانه بی فریاد دور از تو چنانم که بداندیش مباش

ترجمان البلاغه :

صلاح بنده مخلص که دائم افزون باد وان کسی که همی نفی جست شد کم و کاست

حشو متوسط : یعنی کلامی که نه باعث زیبایی و نه باعث زشتی شود .

المعجم : گر خیره مرا زیر و زبر خواهی کرد از عمر خود ای دوست چه برخواهی خورد

حدائق السحر :

ز هجر روی تو ای دل ربای سیمین تن دلم ندیدم شد تنم عدیل عنا

حشوقیج

آوردن لفظی که باعث از بین رفتن زیبایی کلام شود.

المعجم: گر می فرسم به خدمت معذورم زیرا رمد چشم و صداع سرم است
حدائق السحر: از بس که بار منت تو بر سرم نشست در زیر منت تو نهان و مستم

التفات

آن است که زمانی که شاعر هدف خود را بیان کرد و بطور کامل در شعر خود گفت سراغ سخن دیگری
برود که در معنا به سخن اول وابسته باشد.

المعجم: هرگه که از فراق تو اندیشه کردم گشتی ز بیم هجر دل و جان من فگار

اکنون تو دوری از من و من بی تو زنده ام سختا که آدمی است بر احداث روزگار
تفاوت- این صنعت را راهویانی در ترجمان البلاغه با همین مضمون توضیح داده ولی رشید و طواط در
حدائق السحر عنوان کرده از غایب به مخاطب رفتن و بالعکس.
ترجمان البلاغه:

بگذرانیدی سپاه کز رودهایی کز قیاس ژرف دریا بودی اندر جنب آن هر یک قلیل
بس شگفتی نیست گر بر ژرف دریا بگذرد لشکری کو را بود محمود دریادل دلیـل
حدائق السحر: کاش من از تو برستمی به سلامت ای فسوسا کجا توانم رستن

تدارک

صنعتی است که در آن شاعر با آوردن شرطی، موضوعی را کاملاً نفی یا اثبات کند. (تدارک را می توان
مدح شبیه به ذم دانست.)

المعجم: وای دریغا مردم از غم تو من مگر که وصلت مرا ز غم برهاند

مدح شبیه به ذم

یعنی شاعر کلام خود را بگونه ای بگوید که شنونده تصور کند در ابتدا که هدف شاعر نکوهش کردن
است اما در واقع مدح مورد نظر بوده است.

تفاوت- شمس قیس رازی در این صنعت به آوردن حروف استثناء اشاره نموده که شاعر در مدح خود از
حروف استثناء استفاده کند بگونه ای که خواننده تصور کند بعد از آن ذم خواهد بود اما برعکس شاعر به
مدح خود بگونه ای دیگر ادامه می دهد.

المعجم: همی به عز تو نازند دوستان لکن به بی نظیری تو دشمنان دهند اقرار

ترجمان البلاغه:

مهان پیشت کشیده صف ولیکن برکشیده کین شهان پیشت کمر بسته و لیکن برگشاده لب
حدائق السحر:

همی بر فر تو نازند دوستان لکن به بی نظیری تو دشمنان دهند اقرار

تقابل

نام دیگر این صنعت تضاد است که شاعر اسمائی را که ضد هم هستند را در مقابل هم بیاورد.

المعجم: خم دهی خرمن را به بخشش پشت برکنی آز را به بذل شکم
 ترجمان البلاغه: هر آن که کوتاه کرد از مدیح شاه زبان دراز کرد بدو شیر آسمان چنگال
 حدائق السحر: ولی را وفاق تو سازنده آبی عدو را خلاف تو سوزنده ناری

مراعات نظیر

آوردن کلماتی را که از یک دسته و گروه هستند را می گویند.

المعجم: چون فندق مهر تو زبانم بر بست بار غم تو چو گوز پشتم بشکست
 هر تظر که از چشم چو بادام تو جست در خسته دلم چو مغز در پسته نشست
 ترجمان البلاغه: دو زلفگانش چلیپا شد و لبان عیسی رخس زبور ملاحظت شد و میان زنار
 حدائق السحر: از مشک همی تیر زند نرگس چشمت زان لاله روی تو زره ساخت ز عنبر

سؤال وجواب

شاعر در کلام خود سؤال وجوابی را مطرح می کند.

المعجم: پیام دادم نزدیک آن بت کشمیر که زیر حلقه زلفت دلم چراست اسیر؟
 جواب داد که دیوانه شد دل تو ز عشق به ره نیارد دیوانه را مگر زنجیر
 ترجمان البلاغه: هر سؤالی کزان گل سیلاب دوش کردم همه بداد جواب
 گفتمش حور بشب نتوان دید گفت پیدا بود به شب بود مهتاب
 حدائق السحر: گفتم مرا سه بوسه ده ای حور دلستان گفتا ز حور بوسه نیابی در این جهان

اعنات

آن است که شاعر خود را ملزم به آوردن حرف یا کلمه ای کند که استفاده آن لازم نباشد. در کل یعنی خود را به سختی انداختن است.

المعجم: تا دلبر سنگ دل زر و سیمم خواست از سنگ زر و سیم تراشم چپ و راست
 با سنگ دلان به سیم و زر شاید زیست بی سنگی ما ز بی زر و سیمی ماست
 ترجمان البلاغه: امل را بمانده اجل را گرفته گرفته یمین دست تیغ یمانی
 چنان ترسد از تو گمان مخالف تو گویی که اندر میان گمانی
 "اعنات: حرف گاف"

حدائق السحر : سهم تو در زمین کشیده سپاه
قدر تو بر فلک نهاده قدم
ناصرح ملک تو قرین طرب
حاسد صدر تو ندیم ندم
" اعنات : کلمه تو "

تنسيق صفات

شاعر چند صفت مختلف را برای یک چیز بدنبال هم می آورد.
المعجم : جهان گیر شاهسی، عدو بند شیری
ترجمان البلاغه : شاه گیتی خسرو لشکر کش لشکر شکن
حدائق السحر: بیار آن بادپای کوه پیکر
صف آرای گردی، سپه کش سواری
سایه یزدان شه ، کشورده ، کشورستان
زمین کوب ره انجام تکاور

سیاقه الأعداد

این گونه است که شاعر چند چیز را نام برد و در مصراع بعد یک یک آن ها را توضیح دهد .
المعجم : اسب و گهر و تیغ بدو گیرد قیمت
تخت وسپه و تاج ازو یابد مقدار
ترجمان البلاغه :

نکین و تاج و تیغ و تخت و ملک و گنج با لشکر
حدائق السحر :جایی زند او خیمه که آنجا نرسد دیو
اسب و گهر و تیغ بدو گیرد قیمت
همه برسان فرزندند سلطان نشان پدر برسر
جایی برد او لشکر کانجا نخزد مار
تخت وسپه و تاج بدو یابد مقدار

تسمیط

یعنی به رشته کشیدن مهره ها. و آن است که شاعر پنج مصراع را در یک قافیه بگوید و مصراع ششم را در یک قافیه دیگر بگوید .

تفاوت- این صنعت در دو کتاب دیگر با نام مسمط آمده است و بیان شده که هر بیت را به چهار قسمت تقسیم کرده و قسمت چهارم را با قافیه ای متفاوت از سه قسم دیگر می آورند .

المعجم :خیزید و خز آرید که هنگام خزان است
آن برگ رزان بین که بران شاخ رزان است
دهقان به تعجب سر انگشت گزان است
ترجمان البلاغه :
باد خنک از جانب خوارزم وزان است
گویی که یکی پیرهن رنگرزان است
کاندر چمن باغ نه گل ماند نه گلزار

بیزارم از پیاله وز ارغوان و لاله
حدائق السحر :
ما و خروش و ناله کنجی گرفته تنها

ای ساریان منزل مکن جز بر دیار یار من
تا یک زمان زاری کنم بر ربیع و اطلال و دمن
ربع ازدلم پر خون کنم اطلال را حیحون کنم
خاک دمن گلگون کنم از آب چشم خویشتن

توشیح

این صنعت را موشح نیز می گویند. یعنی شاعر شعر خود را در قسمتهای مختلف و با اوزان مختلف بسراید طوری که اگر آنها را کنار هم بگذارد قصیده جدیدی ایجاد شود و یا کلمات و اسامی در شعر آورده شود که اگر کنار هم گذاشته شوند نام یا عبارتی خاص بدست می آید .
توشیح اگر به صورت درختی باشد آن را مشجر و اگر بصورت مرغی یا پرنده ای باشد آن را مطیر می گویند و اگر بصورت دایره باشد مدور و اگر به شکل اشکال هندسی باشد به آن مقعد می گویند.
تفاوت- در کتاب المعجم ، رازی در ادامه توضیح صنعت توشیح به صنعت مربع با عنوان مضلع اشاره کرده است و بیان کرده که شعری است که آن را هم از طول و هم از عرض بتوان خواند .

ترجیع

آن است که شاعر قصیده ای را بگوید که دارای چند قطعه باشد و هر قطعه قافیه ای جدا داشته باشد و فاصله بین دو قطعه بیتی به عنوان ترجیع بند بیاورد و می تواند این ترجیع بند را در هر قطعه عیناً تکرار کند و نیز می تواند برای هر قطعه بیتی جدا بسراید.
تفاوت- این صنعت در دو کتاب دیگر دیده نشده است.

حسن مطلع و مقطع و لطف تخلص و ادب طلب

حسن مطلع آن است که شاعر آغاز و مطلع شعر خود را شایسته و با الفاظ زیبا شروع کند و در غزل و تشبیب قصاید مدحی نام کسی که مورد علاقه ممدوح نیست نیاورد .
حسن مقطع نیز همین گونه است. با این تفاوت که زمانی که شاعر می خواهد از شیب وارد اصل قصیده شود به زیبایی عنوان شود .

المعجم : هر نسیمی که به من بوی خراسان آرد
چون دم عیسی در کالبدم جان آرد
ترجمان البلاغه : مرا اسیر گرفته بتی گرفت اسیب شگفت نیست که نخجیرجوی شد نخجیر
حدائق السحر : منت خدای را که به تأیید آسمان
آمد به مستقر جلالت خدایگان

نسیب و تشبیب

بدان معناست که قسمتی مانند مقدمه در ابتدای شعر است که شاعر به توصیف عشق میان خود و معشوقش را بیان می کند و یا به توضیح مناظر اطراف خود می پردازد و بطور کل هر آن چه که ذهن خواننده را برای دریافت کلام اصلی شاعر آماده می کند .

مزدوج

شعری است که در آن هر مصراع قافیه ای مستقل داشته باشد. و در میان فارسی زبانان آن را مثنوی گویند.

المعجم : جهان را نباید سپردن به بد
که بر بدکنش بی گمان بدرسد
چنین است بادافره دادگر
که مر بدکنش را بد آید به سر

مصراع

بیتی است که دارای یک وزن، قافیه و آهنگ باشد و به عنوان مطلع قصیده می باشد و اگر قصیده ای مطلع آن مصراع نباشد آن را قطعه می نامند .

المعجم : ترتیب ملک و قاعده حلم و رسم و داد
عبدالحمید احمد عبدالصمد نهاد

مقفی

آن است که ضرب و عروض ابیات (کلمات انتهایی ابیات) با هم متفاوت باشند . به عبارت ساده تر ابیات دارای دو قافیه باشند . المعجم :

زهی سرفرازی که با پایگاہت
میسر نشد چرخ را دستتاری

بیت القصیده

بهترین بیت سروده ی یک شاعر را گویند .

المعجم : ای که در پاسخی چو شیر شجاع
چون قضا چیره و چو چرخ مطاع

گر نکردم وداع معذورم
نیست بر مکیان طواف وداع

شاعر عذر تخلف خود و کوتاهی از وداع نکردن را در مصراع آخر عنوان کرده است که آن را بیت القصیده گویند . صنعت های اخیر در دوکتاب دیگر عنوان نشده است .

لغز و معما

لغز یا چیستان آن است که چیزی را که شاعر مورد نظر خود دارد بصورت مبهم و باطرح سؤالاتی از خواننده می پرسد و به او معرفی می کند. در صورتی که در معما آنقدر مطلب را پیچیده بیان می کنند تا فقط با تفکر بسیار بتوان به آن رسید .

منابع مورد استفاده :

۱. تاریخ ادبیات در ایران

۲. ترجمان البلاغه

۳. تاریخ تکوین علوم بلاغی

۴. نکاهی تازه به بدیع
۵. فنون بلاغت و صناعات ادبی
۶. معانی و بیان
۷. حقایق السّحر فی دقائق الشّعر
۸. المعجم فی معاییر اشعار العجم

مآخذ: آتش، احمد، «در باب نقد جامع التواریخ»، مجله دانشکده ادبیات تهران، س ۸، شم ۳ (فروردین ۱۳۴۰ش)، ص ۵۸-۹۳؛ چتین، نهدت، «زندگی و آثار احمد آتش»، راهنمای کتاب، س ۱۳، شم ۱۰-۱۲ (دی و اسفند ۱۳۴۹ش)، ص ۷۳۷-۷۴۷؛ رضازاده شفق، صادق، «سخنی چند به یاد احمد آتش»، مجله دانشکده ادبیات تهران، س ۱۴، شم ۵ (خرداد و مرداد ۱۳۴۶)، ص ۵۶۷-۵۶۹.

هادی ع_____المزاده

کتابی که نامشان در ترجمان البلاغه آمده است :

۱. ترجمان البلاغه (ص ۴)
۲. خنگ بت و سرخ بت ، سروده ی عنصری (ص ۸۶)
۳. عروض ابوالعلائی شوشتری (ص ۲)
۴. عروض ابویوسف (ص ۲)
۵. کتاب زهره ، تصنیف خواجه محمد بن داوود اصفهانی . ظاهرا موضوع این کتاب هم باید « صنایع ادبی باشد . چرا که رادویانی در مورد آن چنین می گوید :
۶. « و من دیدم بیتی چند به تازی از این نوع ، به کتاب زهره اندر کی تصنیف خواجه محمد بن داوود اصفهانی است . هر که خواهد کی این فصل را نیکوتر بداند ، بدان کتاب بازگردد . » (ص ۱۹)
۷. محاسن الکلام اثر خواجه امام نصر بن الحسن (ص ۳)

واژگان فارسی معادل اصطلاحات کتاب

- آخشیج : متضاد (ص ۳۱)
از پس نگریستن : التفات (ص ۷۹)
بازبریده : مقتضب (ص ۲۰)

بازگردش : عکس (ص ۹۶)

باشگونه : مقلوب (ص ۱۵)

بخش کردن : تقسیم کردن (ص ۶۴)

بنا کردن بیت در سخن : تضمین (ص ۱۰۳)

جدا کردن : تفریق (ص ۶۵)

در رفتن اندر صفت : اغراق در صفت (ص ۶۲)

دو رویه : موجّه (ص ۷۶)

دوباره : مکرّر (ص ۱۱۳)

گردآوردن : جمع (ص ۶۴)

گردن بند : (وشّح) موشّح (ص ۱۰۵)

گروه گروه کرده : مسمّط (ص ۱۰۴)

گوهر به رشته کردن : ترصیع (ص ۷)

ماننده : تشبیه (ص ۴۴)

یک دسته و هموار : متلائم (ص ۱۳۳)